

هو العليم

ضرورت ابلاغ پیام غدیر

عید غدیر ۱۴۳۶ هجری قمری

بیانات:

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره





أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين

و اللعنة على أعدائهم أجمعين

### صفات مؤمنين واقعي

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي  
يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ  
بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ  
وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ  
الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ  
وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾<sup>١</sup>.

<sup>١</sup> سورة أعراف (٧) آيه ١٥٧.

صلواتی ختم کنید!

خداوند در این آیه صفات مؤمنین واقعی را که به پیامبر ایمان آورده‌اند و در راستای آن ایمان پایداری کرده‌اند بیان می‌کند. می‌فرماید:

«مؤمنین کسانی هستند که از آن پیامبری که از طرف ما فرستاده شده است متابعت می‌کنند. او اُمّی است (درس نخوانده است) و او را در تورات و انجیل نام بردیم و از او یاد کردیم. این پیامبر آنها را به معروف امر می‌کند و از منکر و کار ناشایست بر حذر می‌دارد، طیبات را بر آنها حلال می‌کند و خبائث را حرام می‌کند، و ثقل و ضیق را از آنها برمی‌دارد، و غل‌هایی را که بر گردن آنها افتاده است یکی پس از دیگری می‌گشاید. حال کسانی که به این پیامبر ایمان بیاورند و او را تعظیم کنند و کمک و یاری کنند و به دنبال آن نوری باشند که با او فرستاده شده است، اینها از جمله رستگاران هستند.»

**بیان تفاسیر مختلف در رابطه با مفهوم و پیام**

**غدیر**

امروز روز عید غدیر است، روز ابراز و اظهار و نصب ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. ما از ولایت و مفهوم و پیام غدیر چقدر متوجه شده‌ایم؟

راجع به این پیام، تفسیرهای مختلفی شده است. بعضی مثل اهل تسنن - اگر انکار نکنند که بقیه انکارش هم می‌کند - قائل‌اند به اینکه روز عید غدیر، فقط یک روز و یک واقعه تاریخی است که پیغمبر راجع به اهل بیت خود به مردم توصیه کرد: حال که من از این عالم می‌روم، مواظب آنها باشید، بالأخره اینها منتسبین به من هستند؛ این دختر من است، او داماد من است و اینها نوه‌های من هستند! فقط در همین حد، و بیش از این پیام دیگری ندارد. بعضی‌ها از خود اهل تسنن پا را از این فراتر گذاشته‌اند و گفته‌اند که چطور ممکن است که پیغمبری با این خصوصیات و با این فضائل و مکارم، ده‌ها هزار نفر را در آن بیابان جمع کند و بعد یک‌هم‌چنین مطالبی را بیان کند! افراد عادی یک‌هم‌چنین کاری را نمی‌کنند تا چه رسد به اینکه پیامبری آن چنین، این‌گونه سخن بگوید و این عمل را انجام بدهد! پس منظور این است که در مسائل دینی به یک‌هم‌چنین فردی مراجعه کنید و امور خود را از او پرسید؛ همان‌طور که در زمان خود

امیرالمؤمنین علیه السلام این مسئله انجام می‌شد و خلفا در مسائل و گرفتاری‌ها و مشکلات خودشان به امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه می‌کردند. در قضاوت‌هایی که می‌کردند و چه بسا اشتباه بود، امیرالمؤمنین به داد آنها می‌رسید، و بارها شنیده شد که خلیفه اول و خلیفه دوم سخن به مدح امیرالمؤمنین می‌گشودند و نسبت به آن حضرت ابراز تکریم می‌کردند!<sup>۱</sup> و البته چاره‌ای هم نداشتند، چون بالأخره آن کسی که می‌توانست گره از مشکلات بردارد، تنها شخص شخیص امیرالمؤمنین بود.

در خیلی از مسائل مانند مسائل فقهی و مسائل علمی، افرادی که از جاهای مختلف می‌آمدند و از ادیان مختلف بودند، هیچ‌کدام از این خلفا، از عهده مباحثاتی که مطرح می‌کردند بر نمی‌آمدند و فقط امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ‌گو بود. این مسئله در مرئی<sup>۱</sup> و منظر همه بود و همه آن را می‌دیدند.

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۱، ص ۱۴۰ - ۱۴۲ و ص ۱۷۸ - ۲۰۵ و ص ۳۲۰ - ۳۵۲.

آن شخص می آمد و می گفت: «خلیفه پیغمبر کیست؟» می گفتند: «این شخصی که در اینجا است.» می آمد و می دید که خلیفه اول است. سؤال می کرد و او در جواب می ماند و نمی توانست پاسخ بدهد؛ آن وقت امیرالمؤمنین بدون هیچ گونه ادعا و بدون هیچ گونه ابراز و بدون هیچ گونه مقام اثبات، مطالب را می فرمود و به داد او می رسید و بعد سرش را پایین می انداخت و به منزل خودش می رفت و به هیچ کس کاری نداشت.<sup>۱</sup> خب طبعاً باید یک هم چنین فردی مورد تکریم قرار بگیرد و نسبت به او اظهار تواضع و تذلل و فروتنی بشود.

این هم یک تفسیر دیگر از این واقعه ای که اتفاق افتاده است، که البته امروزه هم یک هم چنین تفسیری از واقعه غدیر مطرح است.

خیلی ها می گویند: «منظور پیغمبر این است که در مسائل دینی خودتان، راجع به جهنم و بهشت خودتان، راجع به تکالیف خودتان، راجع به امور

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون قضایا و محاکمات امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۱، ص ۱۳۵ - ۳۶۷.

دینی، امور اخلاقی و راجع به تربیت و تزکیه باید به یک‌هم‌چنین فردی مراجعه بشود.» بله، این حرف تا حدودی صحیح است، البته در صورتی که طرف دیگر را نکند و فقط بخواهد بخشی از واقعیت را بیان کند، نه تمام آن را.

### مکتب اسلام و تشیع، مکتب منطق

به‌طور کلی باید پاسخ مطالب به‌صورت منطقی داده بشود. اگر یک مطلب راجع به یک قضیه یا یک واقعه گفته می‌شود یا یک برداشت می‌شود، گرچه آن برداشت اشتباه هم باشد، ولی مقتضای فضای علمی و جامعه علمی و منطقی این نیست که با درشتی و با طرد و تضییق پاسخ داده شود، بلکه باید نسبت به مسائل، پاسخ‌های علمی و منطقی داده شود.

اسلام و مکتب تشیع، مکتب منطق است؛ نه مکتب درشت‌گویی و درشت‌خویی و ایجاد جو نا مناسب! این خارج از مکتب تشیع است و رسم بزرگان دین بر این نبوده است.

**حکومت کردن؛ تفسیر دیگری در رابطه با واقعه**

**غدیر**



تفسیر دیگری که بعضی‌ها از واقعه غدیر می‌کنند این است که:

بعد از پیغمبر باید خلافت و حکومت به این فرد منتقل بشود، یعنی به پرسیدن مسائل علمی و دینی کاری ندارند، به اینکه این قضیه مربوط به تربیت و تزکیه و رشد و تربیت نفوس و به دست گرفتن مصالح و مفاسد فرد است کاری ندارند، بلکه فقط به دنبال این هستند که آن منصب و موقعیت حکومت و خلافت و امر و نهی که در زمان رسول خدا به واسطه آن حضرت در میان امت ساری و جاری بود، با ارتحال پیغمبر به این فرد بازمی‌گردد! [از دیدگاه آنها] معنا و مفهوم و پیام غدیر این است.

یعنی همان‌طور که در زمان رسول خدا، حاکم اسلام و حاکم مجتمع، خود شخص پیغمبر بود؛ پیغمبر دستور برای انجام فلان مطلب را می‌داد، دستور برای فلان توقف را می‌داد، نامه به این طرف و آن طرف می‌نوشت، سلاطین را به راه حق و راه راست دعوت می‌کرد، دستور برای جنگ می‌داد،

دستور برای مصالحه می داد، و به طور کلی زمام امور مسلمین و اجتماع در زمان پیغمبر بر عهده آن حضرت بود، همه این مطالب که ما امروزه در اجتماعات مشاهده می کنیم، به شخص امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل می شود، و این همان معنای رائج و دارج و متعارفی است که ما در میان خود مشاهده می کنیم.

یعنی وقتی که ما به واقعه غدیر مراجعه می کنیم و «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»<sup>۱</sup> را از رسول خدا می شنویم، این مطلب و آنچه تا به حال شنیده ایم اقتضای این را می کند که پیغمبر می خواهند بفرمایند: «تا به حال امر و نهی به دست من بود و امور اجتماع به دست من می گذشت، از این به بعد به دست پسر عم من و دامادم علی بن ابی طالب است.»

## انتصاب براساس ملاکات؛ تفسیری بهتر و

### عمیق تر در رابطه با واقعه غدیر

البته بعضی ها مطلب را یک مقدار بهتر و

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۱، ص ۴۲۰.

عمیق‌تر متوجه می‌شوند و می‌گویند:

مسئله انتصاب امیرالمؤمنین، یک انتصاب عادی نیست که یک وزیر برای خودش یک معاون منصوب کند یا یک رئیس‌جمهور برای خودش وزرایی را منصوب کند. این فرد منصوب، تا دیروز مثل سایر افراد در خیابان راه می‌رفت و کسی جواب سلامش را هم نمی‌داد، حالا امروز به واسطه انتصابی که شده است، همه تا نود درجه هم جلوی رکوع و سجود بجا می‌آورند! خب این انتصابات، انتصابات اعتباری است که ممکن است براساس یک مبنا باشد و ممکن است اصلاً مبنایی هم نداشته باشد که این دیگر راحت‌تر است!

**ربط با پروردگار؛ ملاک انتصاب امیرالمؤمنین**

**علیه السلام**

ولی این مطلب در واقعه غدیر به این کیفیت نبوده است، بلکه در واقعه غدیر براساس ملاک بوده است. این انتصاب، گرچه از ناحیه پیغمبر است، ولی براساس یک ملاک است که آن ملاک «ربط» است. همان‌طوری که خود رسول خدا با پروردگار ربط داشت، انتصاب امیرالمؤمنین هم براساس این ربط

صورت گرفته است، یعنی حضرت از ناحیه پروردگار موظف شدند که این مسئولیت را انجام بدهند؛ همان طور که در آیه شریفه است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾<sup>۱</sup> «ای پیامبر، تو باید این

مطلب را از طرف پروردگار بگویی، نه از طرف خودت!»

﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ یعنی پروردگارت

گفته این کار را بکن، پروردگارت به تو دستور داده که این رسالت را انجام بده و این مطلب را به مردم ابلاغ کن!

اینها مطالب و تفسیرهای مختلفی است که از

این واقعه به عمل آمده است.<sup>۲</sup>

## شدت اهمیت ابلاغ پیام پروردگار توسط پیامبر در روز غدیر

اما حقیقت قضیه چیست؟ یعنی واقعاً رسول

خدا در روز غدیر به دنبال چه مطلبی می گشت؟ و

---

<sup>۱</sup> سوره مائده (۵) آیه ۶۷. امام شناسی، ج ۵، ص ۲۳۴:

«ای رسول ما، تبلیغ کن و برسان به مردم آنچه را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده است؛ و اگر چنین نکنی، رسالت او را تبلیغ نکرده‌ای!»

<sup>۲</sup> جهت اطلاع پیرامون تفسیر و مفاد روایت شریف «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» رجوع شود به امام شناسی، ج ۷، ص ۲۲۱.

چقدر مسئله مهم بود که خدای متعال پیغمبرش را تهدید کند که اگر این کار را انجام ندهی، تمام کارهای بیست و سه سالهات را بر هوا می فرستیم! تمام زحمات بیست و سه سالهات را پوچ می انگاریم و تمام کارهایی که در این بیست و سه سال انجام داده‌ای را محو می کنیم و همه را به دیوار می زنیم؟! آیه این را می گوید: ﴿وَإِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ

رِسَالَتَهُ﴾ کَأَنَّ أَصْلًا هَيْجَ كَارِي أَنْجَامِ نَدَادَهَائِي!

این چه قضیه‌ای بوده است که پیغمبر تا این حد از طرف پروردگار مورد عتاب و خطاب قرار گرفته است و به این کیفیت با این عبارتهای غلاظ و شداد مأمور شده است که این کار را انجام بدهد؟!

**عدم پذیرش ولایت امیرالمؤمنین، یعنی**

**عدم پذیرش رسالت پیامبر**

اهل تسنن و برادران عامی ما طبق آیه شریفه، بدون عناد و بدون چشم‌پوشی از واقعیات - همان طوری که خیلی از آنها اعتراف کرده‌اند - به این مسئله ملتزم نشده‌اند و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را نپذیرفته‌اند و واقعه غدیر را حمل بر مسائل دیگر - [مثل] توصیه پیغمبر به اهل بیتش -

می کنند! آنها می گویند: ما اهل بیت پیغمبر را دوست داریم و تکریم می کنیم و احترام می گذاریم!» راست هم می گویند و غیر از معاندین خودشان، بقیه به اهل بیت پیغمبر احترام می گذارند. الآن عدۀ کمی هستند که از نواصب و جاحدین و مخالف و معاند با اهل بیت هستند، ولی بقیه این طور نیستند؛ اسماء بچه هایشان را اسماء ائمه می گذارند و در بسیاری از این ممالک اسلامی و ممالک عربی برای موالید ائمه مجالس می گیرند، شیرینی می دهند و توسل می جویند و نذر می کنند.

اینها چیزهایی است که معمول و مرسوم است، ولی صحبت در این است که ولایت امیرالمؤمنین و آنچه را مورد نظر پیغمبر است پذیرفته اند. اینکه پیغمبر آمد و این مطلب را با این غلاظ و شداد بیان کرد، معنایش این است که این افراد به طور کلی اصل رسالت پیغمبر را قبول ندارند، چون ابلاغ این مسئله و رساندن این مسئله به مردم مساوی است با اثبات رسالت پیغمبر، و نفی این مطلب مساوی است با نفی رسالت پیغمبر! [آیه

می فرماید:] اگر این رسالت را انجام دادی، به رسالت خود در این بیست و سه سال عمل کرده‌ای، و اگر این رسالت را انجام ندادی، این بیست و سه سال بر هوا رفته است!

پس کسی که واقعهٔ روز غدیر را بر آن مبنا و بر آن مسیر و بر آن هدف و بر آن ذهنیتی که پیغمبر براساس آن ذهنیت و براساس آن هدف و براساس آن دستور از ناحیهٔ پروردگار [ابلاغ کرده است] نپذیرد، خود پیغمبر را نپذیرفته است، دو دو تا چهار تا! خیلی واضح و خیلی آشکار! نیاز به رمل و اسطرلاب و معما و این چیزها ندارد. چون رسول خدا تبلیغ ولایت امیرالمؤمنین و این رسالت را مساوی با همان رسالت خود در میان مردم قلمداد می‌کند.

### **منظور و هدف پروردگار از واقعهٔ غدیر**

حال سؤال این است که آیا منظور از این واقعهٔ غدیر فقط حکومت است؟ یعنی یا علی، بعد از من تو خلیفه هستی، باید بیایی در میان مردم حکومت کنی، امر و نهی کنی، این طور کنی، آن طور

کنی!

خب چه اشکالی دارد که یک شخص دیگر  
بیاید و این کار را انجام بدهد و آدم خوبی هم باشد؟!  
حالا نمی‌گوییم آدم معاندی باشد، مثل آنهایی که  
آمدند و چه کردند و چه کردند، و برای تثبیت  
خلافت خودشان، تا آنجا حاضر شدند که دختر  
پیغمبر را هم بین در و دیوار تکه‌تکه کردند!!

حالا ما نمی‌گوییم که یک شخص مثل آنها  
بیاید، بلکه یک فرد عادی از صحابه مثل  
سعد بن عباده بیاید و بگوید: «من حکومت را  
به دست می‌گیرم، امیرالمؤمنین هم حضور داشته  
باشد، مخلص امیرالمؤمنین هم هستیم، اصلاً  
امیرالمؤمنین را می‌آوریم امام جماعت می‌کنیم و  
پشت سرش هم می‌ایستیم و نماز می‌خوانیم و هیچ  
مخالفتی هم با او نمی‌کنیم و دستورات دین و  
مسائلمان را هم از امیرالمؤمنین می‌پرسیم که مثلاً آیا  
متنجس، منجس است یا نیست؟ یا فلان شک در  
حال احرام که اخلال به آن وارد بشود، حکمش  
چیست و کفاره‌اش چقدر است؟ و امثال ذلک.»



مگر ما الآن این کار را نمی‌کنیم؟ هر کسی رسالهٔ یک مرجع را می‌گیرد و می‌گذارد در طاقچه و در قضایا و مسائل باز می‌کند و می‌بیند. حالا آیا آن مرجع حاکم است؟! ده تا و صد تا حاکم که نداریم! فقط یک حاکم داریم! هر کسی برای خودش مقلد و مرجعی دارد که به او مراجعه می‌کند و از او تقلید می‌کند. یکی می‌گوید این مرجع بهتر است و دیگری می‌گوید آن مجتهد أعلم است و با هم دعوایی هم ندارند. ممکن است دو تا شریک دو تا رسالهٔ مختلف داشته باشند؛ این می‌گوید من این شخص را اعلم می‌دانم و از او تقلید می‌کنم، دیگری می‌گوید من آن شخص را اعلم می‌دانم و از او تقلید می‌کنم، ولی در مسائل با همدیگر کنار می‌آیند، چون اگر با هم کنار نیایند و در آن مسائل حساس اختلافات را کنار نگذارند به ضررشان است، و چه مسئله‌ای حساس‌تر از این مسائل؟!!

خب در آن زمان هم همین‌طور بود. چه

اشکال داشت که یک نفر مانند مهاجرین یا انصار حکومت کند؟ یعنی واقعاً ما باید به این مسئله برسیم

که این افرادی که به فهم‌های مختلف از این قضیه رسیده‌اند، چه عاملی باعث آن شده است؟ چه باعث شده که آنها به این نتیجه برسند؟ این مسئله جای حرف است! آیا واقعاً آن طوری که باید و شاید به قضیه غدیر پرداخته شده است که چه پیامی در این قضیه غدیر برای افراد وجود دارد؟

اصلاً چرا راه دور برویم! واقعاً ما همین زمان خودمان را در نظر بگیریم؛ آیا الآن امام زمان ارواحنا له الفداء در میان ما هست یا نیست؟ هست! آیا ما ایشان را می‌بینیم؟ نه خیر! حالا که ایشان را نمی‌بینیم کافر هستیم؟ حالا که ایشان را نمی‌بینیم مرتد هستیم؟ حالا که ایشان را نمی‌بینیم دین نداریم؟ نه خیر، ما تا به حال قابلیت برای رؤیت آن حضرت را نداشته‌ایم، خدا هم ایشان را از دیدگان ما غائب کرده است تا در موقع مقتضی ظهور کند و آنچه را در شأن امامت و در شأن ولایت او است انجام بدهد.

## **امامت؛ مسئله‌ای ما فوق مسائل عبادی و**

### **اجتماعی**

بسیار خوب، حالا همان طوری که الآن امام زمان در غیبت هستند، امیرالمؤمنین علیه السلام که

پدر امام زمان و بالاتر از امام زمان هم هست در منزل خودش نشسته است، افراد دیگر هم می آیند و به مسائِلشان می رسند، به نماز و روزه شان می رسند، به خمس و زکاتشان می رسند، به حجّشان می رسند، به این مطالب می رسند. مگر الآن این طور نیست؟! خب حالا چه اشکال داشت که در زمان پیغمبر هم مسئله به همین کیفیت می بود؟! یعنی پیغمبر بگوید که این علی در خانه بنشیند و وقت خودش را به «این کار را بکن، آن کار را نکن، جنگ برو و صلح بکن و فلان بکن!» و یا نامه دادن به این و آن نگذراند و بنشیند افراد را تربیت کند، کاری که امام صادق و امام باقر علیهما السلام کردند.

مگر امام باقر علیه السلام به حکومت رسید؟! مگر امام صادق علیه السلام به حکومت رسید؟ اینها در تحت چه حکومتی بودند؟ مگر در تحت حکومت کفر نبودند؟! آیا حکومت منصور دوانیقی حکومت عادلانه و اسلامی بود؟! آیا حکومت هارون الرشید و حکومت مأمون، حکومت اسلامی بود؟! یا اینها ائمة الکفر بودند و ائمة ظلم بودند! خب در عین حال

امام هم [در آن دوره] بودند. امام رضا در تحت چه حکومتی زندگی می‌کرد؟ امام کاظم در تحت چه حکومتی زندگی می‌کرد؟ چند سال از آخر سنّ امام موسی بن جعفر در زندان همین حکام گذشت، از این زندان به آن زندان؛ مِنْ سَجِنٍ إِلَى سَجِنٍ! بعضی‌ها دوازده سال می‌گویند، بعضی‌ها حداقل هشت سال می‌گویند، حالا شش سال هم گفته شده است.<sup>۱</sup>

آیا آن حاکمی که موسی بن جعفر را به زندان می‌اندازد، حاکم اسلام است؟! شما اسم او را حاکم اسلام می‌گذارید؟! حالا نماز هم بخواند، نماز جمعه هم بخواند، بالای منبر هم برود، در مدینه کنار قبر پیغمبر بایستد و دستش را بگذارد و «يَا بَنَ عَمِّ؛ ای پسر عمو»

---

<sup>۱</sup> رجال الکشی، ص ۴۳۰: «و بقی أبو الحسن علیه السلام فی الحبسِ أربع سنین، و کان حبسه هارون.»

ترجمه: «امام کاظم علیه السلام چهار سال در زندان بودند و هارون الرشید او را زندانی کرده بود.» (محقق)

تاج الموالید، ص ۹۶: «و کان محبوبًا فی أيامِ إمامته مدّةً طویلةً من جهة الرّشید عشر سنین و شهرًا و أيامًا.»

ترجمه: «آن حضرت در دوران امامتش به دستور هارون الرشید مدت زیادی در زندان بود که به ده سال و یک ماه و چند روز می‌رسید.» (محقق)

هم بگوید. اینها خودشان را پسر عمو می دانستند! اما از آنجا موسی بن جعفر را حبس می کند و به زندان می اندازد، اول بصره، بعد کجا، بعد کجا، بعد هم آن زندان آخر که چه بر سر موسی بن جعفر آمد که در آن زندان از خدا تقاضای مرگ کرد! <sup>۱</sup> خب آیا اینها حکام اسلام بودند؟!

خب الآن هم همین طور است. چه اشکال دارد که همین وضعیتی که الآن برای ما هست، باشد؛ نماز می خوانیم، روزه می گیریم، حج می رویم، کار انجام می دهیم، امام زمان علیه السلام هم در پس پرده غیبت هست و هر کسی هم به تکالیفش عمل می کند، مشکلی هم پیش نمی آید. این شخص این مجتهد را اعلم می داند و از او تقلید می کند، آن شخص هم آن مجتهد را اعلم می داند و از او تقلید می کند! چه مسئله ای در اینجا هست که پیامبر به خاطر آن مسئله باید از طرف خدا این را ابلاغ کند که ای مردم، این قضیه شوخی نیست! این قضیه

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۳۹ - ۲۴۳.

قضیه‌ای است که اگر انکار کنید، من را انکار کرده‌اید!

خب همین وضعیت و همین موقعیت را ما الآن داریم. آیا الآن امام زمان علیه‌السلام در میان ما هست تا بگوییم که همان واقعۀ غدیر در امروز اتفاق افتاده است و باید با آن حضرت بیعت کنیم؟! خب [ظاهراً] که امام زمانی در کار نیست، امام زمان در پس پرده غیبت است! پس آیا اعمال و رفتار ما باطل است! اگر این طور باشد که همۀ ما کافر هستیم و خلاصه فی أمان الله، و دیگر هیچ نتیجه‌ای مترتب نیست! ما چه تقصیری داریم!؟

### وجوب عینی و تعیینی نماز جمعه

در همان زمان سابق وقتی که مرحوم آقا - رضوان الله علیه - آن کتاب معروف خودشان را می‌نوشتند، من یک روز با ایشان راجع به مسئله وجوب نماز جمعه صحبتی داشتم. از همان زمان نظر بنده بر این بود که نماز جمعه واجب عینی و تعیینی است و اختصاص به زمان پیامبر یا ائمه یا به زمان حکومت اسلام ندارد، بلکه حتی در زمان حکام

و سلاطین ظالم هم در همه جای دنیا [نماز جمعه واجب است]. مثلاً اگر الآن یک عده در استرالیا باشند، باید نماز جمعه بخوانند و لازم نیست که حتماً در یک بلد اسلامی و در جایی که حاکمش هم حاکم اسلامی است باشند و حکومت اسلامی داشته باشد، بلکه نماز جمعه در همه جا واجب عینی و تعیینی است. اگر شرایط در هفت نفر و حتی در پنج نفر اجتماع پیدا کند به طوری که یک نفر بتواند خطبه‌ای بخواند، نصیحتی بکند، یک مطلب اخلاقی بگوید و سخنی بگوید، واجب است که آنها به جای نماز ظهر، نماز جمعه بخوانند. این بنده از زمان مرحوم آقا - رضوان الله علیه - یک هم چنین مطلبی به نظر می‌آمد و بعدها هم با ایشان راجع به این مسئله صحبت کردیم.

**عدم تأثیر زمان و شرایط، بر هدایت و دستگیری**

**انسان**

مطلب و اشکالی را که بنده در آن زمان مطرح

کردم و در پاورقی‌های رساله و جوب صلاة الجمعة

هم آورده‌ام و رفقا می‌توانند به آنجا مراجعه کنند<sup>۱</sup> این بود که: جداً مسلمینی که الآن در این زمان متولد می‌شوند و رشد و نما پیدا می‌کنند، چه گناهی کرده‌اند که در زمان ائمه به دنیا نیامده‌اند؟ یکی در زمان امام رضا علیه السلام به دنیا می‌آید، در شهر مدینه در جوار حضرت زندگی می‌کند و می‌تواند به حضرت دسترسی پیدا کند و سؤال کند؛ یکی هم هزار و چهارصد سال بعد به دنیا می‌آید، خب این شخص چه تقصیری دارد و چه گناهی کرده است؟! چرا این فرد باید از مواهبی که نصیب مسلمانان و افراد در زمان ائمه علیهم السلام است بی‌بهره باشد؛ در صورتی که شرایط تولد در اختیار انسان نیست، بلکه مربوط به تقدیر پروردگار است! چرا ما نباید به یک‌هم‌چنین لطف و مرتبه و عنایتی که شامل حال افراد و اصحاب ائمه علیهم السلام در آن زمان است، نائل بشویم؟! خب این یک مطلب است.

این نکته مهمی است که باید به آن توجه کرد؛

یعنی اگر مثلاً ما از رسول خدا بپرسیم که اگر شما در

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به ترجمه صلاة الجمعة، ص ۹۷، تعلیقه ۱.



این زمان بودید، در زمانی که خودتان را در شرایطی احساس و تصور می‌کردید که بیش از آنچه که بتوانید به خود پردازید کار دیگری از دستتان بر نمی‌آید، در یک‌هم‌چنین شرایطی با مسئله ولایت و با این قضیه‌ای که در عید غدیر مطرح کردید، چگونه مواجه می‌شدید؟

## زنده بودن واقعه غدیر و جریانات پس از آن در

### طول تاریخ

الآن برای همه ما این سؤال هست که آیا این زمانی که ما الآن در آن هستیم همان زمانی نیست که بعد از پیغمبر بوده است؟ منتها بعد از پیغمبر، امیرالمؤمنین را با آن کیفیت خانه‌نشین کردند که ریسمان به گردن امیرالمؤمنین بستند و برای بیعت به مسجد کشاندند،<sup>۱</sup> - خب الحمدلله در این زمان این حرف‌ها نیست - و بعد امیرالمؤمنین به در خانه یک‌یک مهاجرین و انصار و این طرف و آن طرف رفت و فرمود: «آیا شما در این واقعه نبودید؟! آیا

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۸۵ - ۵۸۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۵۷؛ السقیفة و فدک، ص ۵۱؛ الإمامة و السیاسة، ص ۳۰.

شما در قضیه غدیر نبودید؟! آیا شما از پیغمبر نشنیدید؟!» گفتند: «یا علی، دیگر وقتش گذشته است و حوصله درد سر نداریم! داری می بینی که چه کسانی آمدند و چه شمشیرهایی دور و برشان است!»<sup>۱</sup>

خب مگر الآن غیر از آن زمان است؟ منتها در آن زمان امیرالمؤمنین رفتند در منزلشان، افرادی آمدند و به یک طرف دیگر رفتند، صفهای جماعت پر شد. نماز خوانده می شد ولی پشت سر چه کسی خوانده می شد؟ پشت سر ابوبکر! نماز پشت سر پیغمبر تبدیل شد به نماز پشت سر ابوبکر! امیرالمؤمنین هم مدتی بودند، ولی بعداً به خاطر مسائلی خود آن حضرت هم آمدند و در همان مسجد مدینه به همین ها اقتدا کردند! امیرالمؤمنین جماعت مسلمین را ترک نکرد، بلکه آمدند و به اینها اقتدا کردند.<sup>۲</sup>

ما با آنهایی که امیرالمؤمنین را رها کردند و

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الإمامة و السياسة، ص ۲۹.

<sup>۲</sup> تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۵۹.

رفتند کاری نداریم، بالأخره رفتند دنبال آن کسانی که باید بروند. اما آنهایی که پشت سر امیرالمؤمنین ماندند، آیا مشمول همین کلام پیغمبر هستند؟ یعنی چون الآن امیرالمؤمنین دیگر آن حکومت را ندارد، آن ولایت را ندارد، آن امارت را ندارد، همه شما معطل هستید و فایده‌ای ندارد! می‌خواهید در خانه‌اش بیایید، می‌خواهید نیاید! آیا این طوری بوده است یا اینکه نه، مسئله چیز دیگری بوده است؟!

**بدن امیرالمؤمنین خانه‌نشین می‌شود، نه ولایت و**

### **حقیقت او**

امیرالمؤمنین که در منزل خانه‌نشین می‌شود، بدن او خانه‌نشین می‌شود؛ اما روح او، نفس او، جان او، ولایت او، باطن او، مشیت او، قدرت او، عنایت او، واسطه فیض بین خدا و خلق بودن او، مربی بودن او، تزکیه‌کنندگی او، اطلاع بر نفوس داشتن او، مصالح و مفاسد هر شخصی را کما هو هو بعینه تشخیص دادن او، تمام اینها به‌جای خود محفوظ است.

**هدف پیامبر از واقعه غدیر، فراتر از مسئله‌گویی**

**امیرالمؤمنین**

آیا اینکه پیغمبر در روز غدیر فرمود: «مَنْ

كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» معنایش این است که ای

مردم، در این مدت بیست و سه سال چه برداشتی از

من نسبت به خود احساس می کردید؟ آیا من پیغمبر

آدم تا فقط برایتان مسئله بگویم؟! آیا این رسالت

من بود؟! خب ممکن است یهودی و نصرانی هم

دو تا کتاب بخواند و چند سال درس بخواند و بعد

بباید همین مسائل را بگوید.

ما افراد بسیاری را به اسم و نشان از عوامل

بیگانه سراغ داریم که نه خدا را قبول داشتند و نه

پیغمبر را قبول داشتند و نه اسلام را قبول داشتند،

آمدند در همین حوزه ها درس خواندند و از علمای

طراز اول حوزه به شمار می آمدند و بعد معلوم شد که

آلت دست فلان کشور هستند و با کجا ارتباط دارند

و سر از کجاها درآوردند!

خب چه کسی می فهمید که این شخصی که

الآن عمامه سرش است و با این کیفیت می آید و

می رود، الآن در باطنش چه خبر است؟ چه شخصی

اطلاع داشت؟ از کجا می فهمیدند؟ سؤال های

علمی‌شان را از این فرد می‌پرسیدند، درس‌هایی که اینها می‌دادند از نقطه‌نظر عمق و جامعیت کم‌نظیر بود. - حالا بنده اسم نمی‌برم و دیگر وارد این زمینه نمی‌شوم - بعد دیگر جریانی اتفاق می‌افتد و می‌بینند که عجب، این آقا سر از کجا درآورده و آن یکی سر از کجا درآورده و این به کجا وصل است!

## هدف پیامبر از واقعه غدیر، فراتر از

### حکومت کردن امیرالمؤمنین

پیغمبر که نیامد مسئله بگوید. [فرمودند] آیا شما از این بیست و سه سال بودن من پیش خود، فقط حکومت را فهمیدید؟! خب خیلی‌ها حکومت می‌کنند! مگر الآن در دنیا حکومت نمی‌کنند؟! خیلی‌ها دارند حکومت می‌کنند و تمام مردم هم از حکومتشان خیلی راضی هستند و می‌گویند آفرین، آفرین!

خیلی از کشورها هستند که وقتی از افراد آنها سؤال می‌کنیم می‌گویند بهتر از این نمی‌شود! واقعاً هم بهتر از این نمی‌شود. الآن بعضی از این کشورها هستند که افراد در محکمه‌های قضائی آنها همین‌طور چشم به در می‌مانند تا دو تا شاکی بیایند و اقامه دعوا

کنند! بله داریم، خیلی هم داریم و بنده هم اطلاع دارم! یعنی در محکمه شاکی پیدا نمی‌شود که بیاید اقامه دعوا کند، چون هر کسی به کار خودش می‌پردازد؛ آن یکی به کار خودش، آن یکی هم به کار خودش، آن یکی طبق قانون و آن یکی هم طبق قانون! خب دیگر دعوا نمی‌شود و افراد می‌دانند که اگر بخواهند از حدّ خودشان تخطی کنند با قانون سر و کار دارند! خب مگر کسی مریض است که بلند شود بیاید؟! آن کسی از حدّ خودش تخطی می‌کند که مطالب دیگری را در سر می‌پروراند، لذا می‌بینید که چه خبر است!

خب اگر قرار باشد که خدا به مردم بگوید:

«ما پیغمبری برایتان می‌آوریم که به شما امر و نهی بکند!» می‌گوییم خب همین الآن هست! شما از این حکومت بهتر می‌خواهی بیاوری؟! خود مردم قانون را وضع می‌کنند که این کار را بکنیم و آن کار را نکنیم و آن را انجام می‌دهند. تمام شد و رفت! در هر جا هم که شبهه و نقصانی پیدا بشود، تبصره و تزییل و پی‌نوشت و پانوست انجام می‌دهند و مشکل و

مسئله‌ای پیش نمی‌آید!

پس این چه قضیه‌ای است؟ پیغمبر به مردم

می‌گوید: «از این بیست و سه سالی که من با شما

بودم، چه احساسی در شما پیدا شد، من چه مسئله‌ای

و چه مطلبی را خواستم در شما القا کنم و به شما

بفهمانم که بعضی‌تان فهمیدید، ولی اغلبتان

نفهمیدید؟!» آن چه قضیه‌ای بوده است؟ آن فقط

قضیهٔ تربیت بوده است! من در این بیست و سه سال

نیامدم که به شما مسئله بگویم، مسئله را همه به شما

می‌گویند! نیامدم حکومت کنم، حکومت هست!

الآن در دنیا حکومت‌هایی هست که مردم بسیار از

آنها راضی هستند.

## امکان تشکیل حکومت عادلانه، بدون واقعهٔ غدیر

عمر بن عبدالعزیز حکومتی کرد که وقتی از

دنیا رفت، افراد زیر جنازه‌اش بر سرشان می‌زدند!

صد رحمت به این عمر بن عبدالعزیز نسبت به سایر

خلفا و حکام بنی‌امیه و بنی‌مروان و بنی‌عباس که باز

حداقل به نحوی عمل کرد که خود این مردم راضی

بودند. زیر جنازهٔ یک‌هم‌چنین فردی مثل ابر بهار

گریه می کردند، درحالتی که همین عمر بن عبدالعزیز هم غاصب ولایت و غاصب خلافت بوده است!<sup>۱</sup>

در طول تاریخ افراد زیادی بودند که از نظر حکمرانی مورد احترام مردم بودند و مردم از رفتن آنها واقعاً ناراحت می شدند و واقعاً ضجه می زدند.

خب کافی است که یک شخص قدری صداقت داشته باشد، قدری وجدان داشته باشد، قدری عدالت داشته باشد، قدری فهم داشته باشد، دیگر بقیه کارها درست است و بقیه کارها مشکلی نیست.

---

<sup>۱</sup> الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۷۶:

«قال أبو بصير: كنتُ مع الباقر عليه السلام في المسجد إذ دخل عليه عمر بن عبد العزيز عليه ثوبان مُمَصَّرانِ مُتَكَيِّئًا على مَوْلى له فقال عليه السلام: "كَيْلَيْنِ هذا الغلامُ فيُظهِرُ العدلَ وِيعيشُ أربعَ سنينَ ثُمَّ يَموتُ فيبكي عليه أهلُ الأرضِ وِيلَعْنُهُ أهلُ السماءِ." فقلنا: يا ابن رسول الله أليسَ ذَكَرْتَ عدلَه وِانصافَه؟ قال: "يَجلسُ في مَجَلِسِنَا وِلاحقَ له فيه ثُمَّ مَلَكَ وِأظْهَرَ العدلَ جُهْدَه."»

ترجمه: «ابوبصیر گوید: در خدمت امام باقر علیه السلام در مسجد النبی بودم که عمر بن عبدالعزیز وارد شد درحالی که دو جامه خوش رنگ به تن داشت و به غلام خود تکیه زده بود. حضرت فرمودند: «همانا این جوان امر خلافت را به دست می گیرد و عدالت را ظاهر می سازد و چهار سال بدین منوال زندگی می کند و سپس از دنیا می رود، آنگاه اهل زمین بر او خواهند گریست و اهل آسمان او را لعنت خواهند کرد.» از حضرت پرسیدیم: یا ابن رسول الله، آیا چنین نیست که عدالت و انصافش را برای ما توصیف نمودید؟ حضرت فرمودند: «او در جایگاه ما می نشیند درحالی که چنین حقی برای او نیست! سپس به اندازه توان خود عدالت می ورزد.» (محقق)



مگر آنچه مردم می‌خواهند چیست؟ رعایت حقوق، احقاق حق، اقامهٔ عدل و رفع ظلم. حالا دیگر کاری به این ندارند که این شخص نماز می‌خواند یا نمی‌خواند، نماز شبش ترک می‌شود یا نمی‌شود! می‌گویند ما به اینها کاری نداریم، بلکه آنچه ما با آن کار داریم این است که از حدود تجاوز نشود و کسی به حدّ دیگری تجاوز نکند، همین مقدار کافی است! این هم با قوانینی که به وجود می‌آید، خود مردم عمل می‌کنند.

## تربیت و تزکیه و کمال نفوس، هدف رسالت

### پیامبر

آن چیزی که خدا پیغمبر را برای آن فرستاد و پیغمبر در این بیست و سه سال برای آن اقدام کرد عبارت بود از: تربیت و تزکیهٔ نفوس و رشد افراد به سر حدّ کمال! [هدف] رسالت پیغمبر در این مدت بیست و سه سال این بود.

پیغمبر این طور نبود که بگوید این کار را انجام بدهید و بعد برود کنار، بلکه پیغمبر می‌گفت: این کار را انجام بدهید و بعد از افراد سؤال می‌کرد که آیا انجام دادید یا ندادید؟ آیا به دستوری که به شما دادم

عمل کردید یا نکردید؟ آیا راجع به فلان قضیه رفتید یا نرفتید؟ این رسالت، رسالت پیغمبر بود که به واسطه آن اشراف باطنی و آن ربط واقعی و حقیقی بین خود و پروردگار، نفوس را به واسطه این اعمال، به مرتبه تکامل و به مرتبه فعلیت درمی آورد! کار پیغمبر این بود.

البته در زیر مجموعه این قضیه و در این محور، حکومت هم قرار دارد، امر و نهی هم قرار دارد، انجام بده و انجام نده هم قرار دارد، اینجا جنگ بشود، آنجا صلح بشود، آنجا این برخورد بشود هم قرار دارد، که این کارها جز از کسی که قلب او متصل به ملکوت است و از عالم ملکوت بر او الهام می شود، از هیچ فرد دیگری متمشی نخواهد بود! این نحوه از اجرا و این نحوه از عمل، فقط از شخص رسول خدا و آن کسی می تواند متمشی بشود که او هم در همان راستا قرار دارد.

پیغمبر افراد بسیار زیادی را برای جنگ نصب می کرد، از پیغمبر سؤال می کردند تا چه حد از او اطاعت کنیم؟ حد و مرزش چیست؟ حضرت

می فرمودند: «تا آن حدی که مخالفت با دستور خدا نکند، اگر مخالفت کرد شما نباید از او اطاعت کنید!»<sup>۱</sup> این عین عبارت و عین صراحت پیغمبر

---

<sup>۱</sup> الجمل، شیخ مفید، ص ۴۲۰:

«و رَوَى أَبُو مِخْنَفٍ لَوْ طُ بَنُ يَحْيَى قَالَ: لَمَّا اسْتَعْمَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَى الْبَصْرَةِ خَطَبَ النَّاسَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى رَسُولِهِ ثُمَّ قَالَ: "يَا مَعَاشِرَ النَّاسِ، قَدْ اسْتَخَلَفْتُ عَلَيْكُمْ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ؛ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا أَمْرَهُ مَا أَطَاعَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ. فَإِنْ أَحْدَثَ فِيكُمْ أَوْ زَاغَ عَنِ الْحَقِّ فَأَعْلِمُونِي أُعْزِلُهُ عَنْكُمْ...."». سرّ الفتوح، ص ۷۷، تعلیقه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام زمانی که عبدالله بن عباس را والی بصره نمودند، برای مردم خطبه‌ای خواندند که پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر اکرم فرمودند: "ای گروه مردمان، به تحقیق که من عبدالله بن عباس را جانشین خودم بر شما گماشتم؛ پس از او فرمان‌شنوی داشته باشید و دستوراتش را اطاعت کنید تا زمانی که از خدا و پیامبرش اطاعت می‌کند و براساس ممشی و سنت حرکت می‌کند. پس اگر بدعتی در میان شما انجام داد یا عدول از حق نمود، مرا با خبر نمایید تا او را عزل نمایم...."»  
نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۱۱، نامه ۳۸:

«... أَمَّا بَعْدُ؛ فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ

لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ وَ لَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ

الرَّوْعِ، أَشَدَّ عَلَى الْفُجَّارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ وَ هُوَ مَالِكُ بْنُ

الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا

طَابَقَ الْحَقَّ....»

ترجمه: «...اما بعد؛ بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در ایام خوف و ترس ن خوابد، و ساعات هولناک از دشمنان نهراسد و عقب ننشیند، از آتش سوزان بر بدکاران سوزنده‌تر است، و او مالک بن حارث از قبیله مذحج است. سخنش را بشنوید، و امرش را در آنچه مطابق حق است اطاعت نمایید....» (محقق)

است.

## معنای روایت «علیُّ مع الحقِّ و الحقُّ مع علیِّ حیثُما دارَ»

ولی این حرف را راجع به امیرالمؤمنین  
علیه السلام نزدند! فرمودند: ای مردم، تا وقتی از  
علی تبعیت کنید که مخالف رضای خدا انجام نداده  
است، بلکه فرمود: «علیُّ مع الحقِّ و الحقُّ مع علیِّ حیثُما  
دارَ» تا وقتی که علی زنده است، هر عمل او، هر فکر  
او، هر سکوت او، هر قیام او، هر سخن او، هر  
خموشی او، هر حرف او و هر حرکت او حق است  
و باید از او پیروی کرد؛ در جایی که شمشیرش را  
بالا می برد، تو هم شمشیرت را بالا ببر! در جایی که  
شمشیرش را فرود می آورد، حق نداری حرف بزنی  
که ای علی چرا اینجا شمشیر فرود آوردی؟ چرا این  
فرد را از بین نبردی؟ چرا او را از بین بردی؟ چرا در  
جنگ صفین عمرو عاص را از بین نبردی که جنگ  
به نفع تو تمام بشود؟ چرا وقتی که افراد شریعه و نهر  
را از لشگر معاویه پس گرفتند، مقابله به مثل نکردی؟

---

<sup>۱</sup> المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۶۲، با قدری اختلاف.

«چرا» در کار علی معنا ندارد!

## معنای پیروی کردن از امیرالمؤمنین علیه السلام

این طور نیست که ما همین طور در خانه بنشینیم و حلوی زعفرانی درست کنیم و بخوریم و بگوییم یا علی، ما به دنبال تو هستیم! نه خیر، در آن موقعیت حساس و در آن وضعیتی که سرنوشت به آن وضعیت بستگی دارد، آن موقع باید به دنبال علی باشیم! همین طور نشستن و به دنبال علی بودن که کاری ندارد! نماز را که همیشه می شود خواند، روزه را که در ماه رمضان می شود گرفت، حج را هم که انجام می دهیم! آن وقتی که امیرالمؤمنین می گوید این کار را بکن، انسان باید انجام بدهد، نه از پیش خود و نه کم و نه زیاد!

## پیام رسالت پیامبر

رسول خدا در این بیست و سه سال برای این آمد که بگوید من از طرف خدا مأمور هستم که شما را از علل و اسباب طبیعی بیرون بیاورم، دیدگاه شما را از توجه به علل و اسباب و اثر و و متأثرات طبیعی خارج کنم، نفس شما را از آن هواها و از آن تمایلاتی که مانع برای رسیدن شما است بیرون بیاورم، دیدگاه

شما را تغییر بدهم، تمایلات شما را عوض کنم، نفوس شما را از عالم حیوانی به عالم انسانی ببرم! این مسئولیت من بوده است.

چه کسی در اینجا می‌آید و پا به میدان می‌گذارد؟ لذا آیه شریفه می‌فرماید: مؤمنین کسانی هستند که به دنبال یک‌هم‌چنین پیغمبری هستند که ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَ الَّذِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾؛<sup>۱</sup> «و آن غل‌هایی را که ما در این دنیا بر گردن خود انداخته‌ایم خارج می‌کند.»

## عدم توجه حکومت‌های مادی به باطن و نفس

### انسان‌ها

حکومت‌هایی که الآن در دنیا به‌عنوان حکومت‌های عادلانه مطرح هستند و مورد توجه اجتماع قرار گرفته‌اند و همه به آن حکومت‌ها افتخار می‌کنند، کدام یک از این مسئولیت‌ها را به عهده دارند؟ حکومت کاری ندارد که این شخص در منزل خودش نماز می‌خواند یا نمی‌خواند، در منزل خودش فلان عمل خلاف را انجام می‌دهد یا

---

<sup>۱</sup> سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

نمی‌دهد، بلکه فقط می‌گوید: در خیابان نباید این کار را انجام بدهی! وظیفه من این است که جلوی تو را نسبت به انجام عمل خلاف که مورد طرد اجتماع است در خیابان و در مرئی و منظر بگیرم، گرچه آن عمل خلاف حتی در خیابان و در مرئی و منظر هم برای خودش حقی باشد، ولی کاری به این قضیه ندارد.

بسیاری از این تظاهرات خلاف عفت و خلاف ناموس و تظاهرات فاسدی که الآن در همان کشورها به‌عنوان حقوق اولیه انجام می‌شود، حکومت با آنها کاری ندارد؛ می‌گوید بگذار انجام بدهند، آنها که متعرض کسی نمی‌شوند، آنها که ماشینی را آتش نمی‌زنند، آنها که جایی را تخریب نمی‌کنند، بلکه می‌گویند الآن حقم این است و می‌خواهم به این کیفیت حقم را بیان کنم. ما هم کاری به آنها نداریم، هر چه می‌خواهد باشد؛ جلوی بچه پنج ساله باشد یا جلوی پیرمرد هشتاد ساله باشد، به این حرف‌ها کاری نداریم! خط قرمزهای ما این نیست، ما خط قرمزهایمان عبارت از «تعدی به

دیگران» است، اگر بخواهی تعدی بکنی جلویت را می‌گیریم، پلیس می‌آید و ممانعت می‌کند. دیگر کاری نداریم به اینکه این شخص در باطن خودش چیست! اگر بخواهد خودش را اعدام هم بکند کاری نداریم، اگر اعدام کرد و متوجه شدیم، پلیس می‌آید در منزل را باز می‌کند و ما شخص را برمی‌داریم و می‌بریم در همین قبرستان دفن می‌کنیم.

اما پیغمبر این را نمی‌گوید، بلکه می‌گوید: اگر خودت را اعدام کنی، خدا در روز قیامت پدرت را درمی‌آورد! ما با خودت کار داریم، با زن و بچه‌ات کار داریم، با اجتماعت کار داریم، با ارتباطاتت کار داریم، با حرفت کار داریم، با عملت کار داریم، با تفکرت هم که می‌کنی کار داریم!

کدام یک از این حکومت‌ها یک‌هم‌چنین مسئله‌ای را مطرح می‌کند که حتی نباید تفکر خلاف نسبت به رفیقت بکنی و اگر خلاف فکر کنی خدا پدرت را درمی‌آورد! نه، آن حکومت‌ها این حرف‌ها را ندارند، می‌گویند: اگر می‌خواهی حرف بزنی بزن! تا مادامی که دشنام به کس دیگری نباشد که از حقوق



او تلقی بشود، هرچه دلت می‌خواهد بگو! اصلاً بیا  
در روزنامه بر علیه خدا و مسیح هم حرف بزن!  
آزادی است و مسئله‌ای نیست، حدّ آزادی این است!  
فقط از نقطه‌نظر فیزیکی نسبت به دیگری تعرضی  
نداشته باشید، حالا هر کاری می‌خواهید بکنید، آزاد  
هستید! این می‌شود یک حکومت عادلانه و مورد  
رضای همه افراد!

## تربیت و تزکیه نفوس، بخش عمده و اساسی

### مسئولیت پیامبر

اما آن کسی که پیامبر است می‌گوید: این یک  
بخش، یک در هزار یا یک در میلیارد از مسئولیتی  
است که بر عهده من است، نهصد و نود و نه هزار یا  
نهصد و نود و نه میلیون از مسئولیت من بر مسائل  
تربیتی و تزکیه تو دور می‌زند! البته باید در  
یک‌هم‌چنین فضایی جامعه امنیت داشته باشد،  
جامعه عدالت داشته باشد، در میان جامعه دزد نباید  
وجود داشته باشد، مسئولین جامعه نباید خودشان  
دزد باشند، نباید خودشان به حقوق مردم تعدی  
کنند. اینها مسائلی است که در زیر مجموعه همان  
مسئولیت قرار دارد، ولی نهصد و نود و نه تای آن به

خود شخص و تربیت شخص برمی‌گردد. من  
مسئول این مطلب و این مقصد هستم که آیا این  
هفتاد سالی که خدا به تو عمر داده است، در تحت  
این حکومت به نتیجه می‌رسد یا به نتیجه نمی‌رسد؟  
حکومت‌های دیگر یک‌هم‌چنین مسئولیتی را  
به عهده نمی‌گیرند. می‌گویند: اگر خدا به تو هفتاد  
سال عمر بدهد به من چه مربوط است، اگر هفتصد  
سال هم عمر بدهد به من چه مربوط است؟ من به  
این کاری ندارم! ولی پیغمبر می‌گوید: نه، من کار  
دارم! تو در قبال این هفتاد سال یا این پنجاه سالی که  
خدا به تو عمر داده چه کار کردی؟ تمام صحبت‌های  
امیرالمؤمنین در نهج البلاغه و خطبه‌های پیغمبر در  
مکه و مدینه را نگاه کنید، همه می‌گویند: تقوا،  
آخرت! تقوا، آخرت! تقوا، آخرت! چون مسئولیت  
آنها این است. وظیفه و مسئولیت پیغمبر این است  
که مردم را ترقی و رشد بدهد و به آن مرتبه تکامل  
برساند.

### **امیرالمؤمنین، تنها ادامه دهنده وظایف پیامبر**

همین مسئولیت را پیغمبر می‌بیند که اگر از

دنیا برود تمام می‌شود. حالا چه کسی باید آن را انجام بدهد؟ عمر و ابوبکر این وظیفه را به عهده بگیرند؟! آنها که دختر پیغمبر را تکه‌تکه کردند! پس چه کسی به عهده بگیرد؟ خالد بن ولید یک‌هم‌چنین مسئولیتی را به عهده بگیرد؟! عبدالرحمن بن عوف یک‌هم‌چنین قضیه‌ای را به عهده بگیرد؟ یا ابوحنیفه یک‌هم‌چنین وظیفه‌ای را به عهده بگیرد؟ آن ابوحنیفه‌ای که در کوفه می‌آیند پیش او و می‌گویند این فرد یک‌هم‌چنین کاری انجام داده است، می‌گوید: «دستش را ببرید!» وقتی که می‌روند که ببرند، یک نفر در آنجا می‌گوید: «این که حکمش این نیست! این که این کار را نکرده است!» می‌گوید: «عجب، راست می‌گویی، اشتباه کردم!» به او می‌گویند: «خب به دنبالش بفرست تا دستش را نبریده‌اند!» می‌گوید: «اشکالی ندارد، حالا یک دست هم بریده شد که بریده شد!!» آن وقت این فرد می‌شود مفتی اهل تسنن که بعضی‌ها در

---

<sup>۱</sup> تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۹۱.

کتاب‌هایشان از مفاخر اسلام شمرده‌اند! <sup>۱</sup> می‌گوید:  
«عیب ندارد، بگذارید دستش را ببرند، حالا که دیگر  
گفته‌ایم، حالا یک دست هم ببرند!!» حالا اگر این  
شخص حاکم شود چه خواهد کرد؟ اگر حکومت  
به دست این آدم بیفتد چه خواهد کرد؟ و چه مسائلی  
به وجود خواهد آورد؟!

این پیغمبر به افراد می‌گوید: من نیامده‌ام که  
بر شما حکومت کنم، بلکه آمده‌ام شما را در موقعیت  
و فضایی قرار بدهم که این هفتاد سالی که داری عمر  
می‌کنی به نتیجه برسد. این وظیفه من است، این هم  
گوی و این هم میدان! این هم سفره و این هم طعام!  
بسم الله! اگر می‌خواهی بیا و اگر نمی‌خواهی گر گدا  
کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه نیست! <sup>۲</sup>

این وظیفه پیغمبر بعد از خودش باید به کسی  
سپرده شود که در همان رتبه و همان موقعیت و همان  
فضا و همان ادراک قرار داشته باشد، و آن شخص

---

<sup>۱</sup> اسلام و مقتضیات زمان، ص ۱۰۴؛ مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۱، ص ۸۱.

<sup>۲</sup> امثال و حکم (دهخدا)، ج ۳، ص ۱۳۰۰: «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب  
خانه چیست؟»

غیر از امیرالمؤمنین چه کسی می‌تواند باشد؟! چه کسی می‌تواند باشد؟! چه کسی می‌تواند به جای پیغمبر بنشیند و نفوس را بخواند؟! چه کسی می‌تواند به جای پیغمبر بنشیند و از مصالح واقعی یک فرد مانند روز روشن اطلاع داشته باشد و بگوید این کار را بکن و این کار را نکن!؟

### إشراف بر نفوس، شرط تربیت و تزکیه افراد

مرحوم آقا در زمان حیاتشان به بنده مسئولیتی دادند که من در انجامش کوتاهی کردم. بعد معلوم شد که یک مسئله واقعی در پس این قضیه بوده است که حل آن مسئله به انجام دادن آن کار منوط بوده است و این مسئله فعلاً ناتمام مانده تا اینکه یک مطلب دیگر پیش بیاید.

خب غیر از کسی که واقعاً إشراف بر نفوس داشته باشد، چه کسی می‌تواند یک‌هم‌چنین مطلبی را پیگیری کند؟ آیا ما می‌توانیم یک‌هم‌چنین کاری بکنیم؟! نهایت کاری که به نظرمان می‌رسد این است که بگوییم: «آقا، این کار را بکن!» بعد هم می‌گوییم: «اشتباه کردیم و دیگر مطلبی نیست، ما که معصوم

نیستیم!» خب اشکالی هم ندارد، انسان باید طبق وظیفه و فکر خودش [عمل] انجام بدهد و تکلیف هم دارد و باید هم انجام بدهد.

## فرق مکتب اولیاء الهی با سایر مکاتب

اما صحبت در این است که آیا مطلب به همین جا ختم می‌شود؟ پس چرا ما اینجا آمده‌ایم؟ خب بلند می‌شویم جای دیگر می‌رویم، هزار جای دیگر وجود دارد. همه آنها نماز می‌خوانند، همه روزه می‌گیرند، همه حج می‌روند، همه زکات می‌دهند، همه به مسائل عمل می‌کنند. پس اختلاف بین مکتب اولیا و مکتب سایر افراد در چیست؟ آیا در همین آمدن و نشستن و جشن گرفتن و چراغانی کردن و این‌ها است؟! خب این کارها را که در جای دیگر مفصل‌تر و بهتر و با یک کیفیت خیلی جذاب‌تر و هیجانی‌تر دارند انجام می‌دهند تا مورد توجه بیشتر قرار بگیرد!

وقتی که از مرحوم آقا می‌پرسند: «آقا جمعیت زیاد شده‌اند، اجازه بدهید که یک طبقه دیگر بالای اینجا ساخته شود تا افراد در آنجا بروند»، چه پاسخی

می دهند؟ می فرمایند: «گنجایش ما همین قدر است،  
هر کسی می خواهد زودتر بیاید!»

ولی در جاهای دیگر چه کار می کنند؟  
می گویند: بله، چرا یک طبقه؟! به جای یک طبقه  
ده تا طبقه می سازیم! اصلاً برج را ببر بالا، یک برج  
صد طبقه می سازیم! بالأخره افراد می آیند، مجالس  
اهل بیت است، شعائر است!

فرق ایشان همین است! ایشان به دنبال بئر و  
تبلیغات و این طرف و آن طرف و رادیو و تلویزیون  
نیست، ایشان می گوید: «من آمادگی دارم، ولی تویی  
که حاضر نیستی نیم ساعت زودتر از خواب بیدار  
شوی، همان بهتر که وارد مجلس نشوی!» پیام این  
کلام ایشان این است! هر کسی می خواهد بیاید بسم  
الله! چه من بیایم و چه من نیایم، فیضش را می گیرد  
و استفاده اش را می کند و به آنچه باید برسد می رسد  
و به آن هدفی که مدّ نظرش است نائل خواهد شد.  
آن کسی هم که بعد از آفتاب بیدار می شود و  
یک خمیازه می کشد و یک دوش هم می گیرد و  
تسبیح را برمی دارد و می گوید: «حالا کجا برویم؟»

خب برویم خانه علامه طهرانی یک مجلس و ذکر مصیبتی است»، همان قدر بهره می برد و بیش از آن مقدار هم خبری نیست!

## ولایت امیرالمؤمنین، نفس ولایت رسول الله

پیغمبر در این بیست و سه سال برای این آمد که نفوس را بالا بیاورد! روز غدیر برای این است. وقتی رسول خدا می فرماید: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» یعنی همان ولایتی که من بر شما داشتم الآن در علی است! همان ولایتی که اگر به تو می گفتم خودت را از پشت بام بینداز و به هلاکت بیفکن، باید فی الفور و بدون اینکه اصلاً بفهمی که حالا چه کنم، باید بیندازی؛ وقتی من به تو بگویم باید فرزندان را از بین ببری، همانجا باید از بین ببری؛ اگر من به تو بگویم باید فوراً زن خود را طلاق بدهی، بدون معطلی باید طلاق بدهی؛ اگر بگویم باید این فرد را بگیری، بدون معطلی باید بگیری؛ اگر به زن بگویم باید از شوهر جدا بشوی، باید فی الفور جدا شود! همین که می گویم، مسئله تمام است! همان ولایتی که خدا به حضرت ابراهیم می گوید: «فرزند



خود را سر بُر!» آن ولایت در رسول خدا است و هیچ تفاوتی نمی‌کند، بلکه حتی این از آن بالاتر هم هست!

### معنای (فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ)

(فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ)؛<sup>۱</sup>

«کسانی که او را کمک کنند و پشتش بایستند!»

کمک کردن یعنی جلو آمدن! می‌گویند: ما تا همه جا

هستیم، خط قرمز نداریم، محدودیتی نداریم، اگر

بگویی برخیز برمی‌خیزیم، اگر بگویی بنشین

می‌نشینیم، اگر بگویی برو به صف صفین بزن

می‌زنیم، اگر وقتی به معاویه رسیدم و شمشیرم را بالا

آوردم، همین‌که می‌خواهم به سرش بزنم بگویی

دست نگه دار، نگه می‌دارم! یا علی، یک ثانیه دیگر

این دستورت می‌رسید، زده بودم و کلکش را کنده

بودم و دیگر هرچه بود تمام شده بود! [علی

می‌گوید:] نه، صبر کن بین من چه می‌گویم!<sup>۲</sup>

معاویه کی است بنده خدا؟! معاویه در این دستگاه

---

<sup>۱</sup> سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

<sup>۲</sup> رجوع شود به وقعه صفین، ص ۴۹۰.

خلقت، شپش هم به حساب نمی آید، تو حالا این را آدم فرض کرده ای؟! من را به حساب بیاور، نه معاویه را! چرا خودت را همراه با من قاطی کردی؟! اگر دستور من است می گویم معاویه را نکش! چه کار داری؟! اگر دستور من است می گویم یزید را نکش! اگر دستور من است، من می گویم این کار را انجام بده! ولی اگر دستور و میل خودت است، آن یک مطلب دیگر است. سی درصد و هفتاد درصد یک مطلب دیگر است، پنجاه درصد و پنجاه درصد یک مطلب دیگر است، ولی اگر صد در صد است، دیگر صد در صد است!

**معنای ﴿وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ﴾**

**﴿وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أَوْلِيَّكَ هُمْ**

**الْمُفْلِحُونَ﴾**<sup>۱</sup> «کسانی که به دنبال آن نوری بروند که با او

فرستادیم، آنها مفلح و رستگار می شوند!» یعنی در

آنجایی که حق را تشخیص می دهند به دنبال آن بروند،

اما در آنجایی که حق را به خاطر مصالح خودشان یا

مصالح مردم یا مصلحت اندیشی ها و فضا- تشخیص

<sup>۱</sup> سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

نمی‌دهند، نروند و قدم جلو نگذارند! حق را در نظر بگیرند، فردایی هم داریم! تاریخ چقدر برای ما عبرت نشان داده است! چرا ما عبرت نمی‌گیریم؟!!

### نیستی امیرالمؤمنین در قبال خداوند

امیرالمؤمنین علیه السلام چه موقعی این جمله را فرمود؟ وقتی که ابن‌ملجم شمشیر را بر فرقش فرود آورد؛ «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ!» یعنی حالا دیگر به فلاح رسیدم، حالا دیگر مسئولیت‌ها را انجام دادم! یعنی در این مدت خودم نبودم، بلکه او بود! اگر به حساب خودم بود گردن عمرو عاص را می‌زدم! اگر به حساب خودم بود، [در قضیه کربلا] وقتی که حر بن یزید ریاحی با هزار نفر در آنجا آمد و راه را بست و همه از تشنگی داشتند می‌مردند، دو ساعت صبر می‌کردم تا همه بمیرند! اگر دست خودمان باشد همین است دیگر! ولی چون دست خودم نیست و چون من نبودم، می‌گویم به همه‌شان آب بدهید و خودم هم می‌روم و مشک را به دهان

---

<sup>۱</sup> مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۳، ص ۳۱۲.

آنهایی می‌گذارم که غش کردند! یعنی خودم با دست خودم دارم کربلا را ایجاد می‌کنم، معنایش این است دیگر! پس چه کسی کربلا را درست کرد؟ خود امام حسین علیه السلام! چه کسی صفین را درست کرد؟ خود امیرالمؤمنین علیه السلام! چه کسی نهروان را درست کرد؟ همه را خودش دارد انجام می‌دهد، اما ما در یک تفکرات و توهمات دیگری هستیم! چه کسی علی اصغر را به آن مرتبه‌ای می‌رساند که همه انبیاء باید غبطه بخورند؟ خود امام حسین! چه کسی حضرت علی اکبر را به جایی می‌رساند که اولین و آخرین باید به او متوسل بشوند؟ خود امام حسین! همه خودش است.

### **غدیر یعنی ظهور اجرای ولایت پروردگار**

پس واقعه غدیر یعنی اجرای ولایت پروردگار در میان مردم توسط یک ظهور! آن ظهور، امیرالمؤمنین است. این معنا، معنای غدیر است. حالا می‌خواهد حکومت هم باشد یا نباشد، می‌خواهد خودش به جای ابوبکر و آن بقیه حاکم شود یا نشود.

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۷۸.

# درخواست و طلب از امام یعنی عدم ادراک مقام

## امام

امیرالمؤمنین چند سال و شش ماه حاکم بود،<sup>۱</sup> که البته همه حکومتش به جنگ و این حرفها گذشت؛ این یکی صدایش درآمد، آن یکی صدایش درآمد، زن پیغمبر عایشه بلند شد و همه را جمع کرد و آورد، گفت: «بلند شوید و بیایید بر علیه علی!» [باید به او گفت:] ای زن، برو بشین در خانهات! یا طلحه و زبیر هنوز نیامده گفتند: «یا علی، حق ما را بده! این همه صبر کردیم و بیعت نکردیم، خب حالا که به حکومت رسیدی حق ما را بده!» امیرالمؤمنین هم می گوید: «شما برای چه صبر کردید؟ برای اینکه به حکومت برسید؟ هر وقتی که حکومت من تمام

---

<sup>۱</sup> العدد القویة، ص ۲۳۶:

«و کانت إمامته علیه السلام ثلاثون سنة؛ منها: أربع و عشرون سنة ممنوع من التصرف للتقية و المداراة، و منها خمس سنين و أشهر ممتحنًا بجهاد المنافقين و قيل: مدة ولايته أربع سنين و تسعة أشهر.»

ترجمه: «مدت امامت حضرت سی سال بود که بیست و چهار سال از آن (خانه نشین بود و) برای تقیه و مدارا، از تصرف و دخالت (در امور و احکام اسلامی) برکنار بود، و مدت پنج سال و چند ماه نیز (که به حکومت رسید) گرفتار جنگ با منافقین بود. و گفته شده که مدت حکومت حضرت چهار سال و نه ماه بوده است.» (محقق)

شد و شمشیر به فرق من خورد، بلند شوید بروید  
پیش آن کسی که بعد از من می آید تقسیم غنائم کنید،  
من این هستم!»

اگر من علی هستم، من در خود نیستم! حرف  
من حرف دیگری است، عمل من عمل دیگری  
است، فکر من فکر دیگری است! چه حقی  
می خواهید؟! چه تقسیم غنائمی؟! این حرفها  
چیست؟! تا حالا با من بودید، از این به بعد هم با من  
باشید. ای بیچارهها، بارتان را روی دوش من  
ببندازید! تقسیم غنائم برای چه می خواهی؟! عقلت  
کجا رفته است؟! مگر آدم عاقل بیخودی دستمال به  
سرش می بندد؟! چرا به سری که درد نمی کند  
دستمال ببندیم؟! به جای اینکه وقتی من حکومت  
پیدا کردم بگویی: «یا علی، مبادا به ما مسئولیتی  
بدهی!» می گویی: «حقّ ما را بده!» گرچه این حرف  
هم غلط است و به امیرالمؤمنین نباید حرفی زد.

عمر به سلمان گفت: «می خواهم تو را حاکم  
مدائن کنم!» گفت: «اصلاً تو کی هستی که  
می خواهی من را حاکم مدائن کنی؟! من در آنجا

یک ارباب دارم، باید از او سؤال کنم، من به تو کاری ندارم، ارباب من کس دیگری است، اگر بگوید برو می‌روم و اگر نگوید اصلاً به تو نگاه هم نمی‌کنم!»  
گفت: «خب برو سؤال کن!»

آمد خدمت امیرالمؤمنین و سؤال کرد.  
حضرت فرمود: «برو آقا، چه کار به این داری؟! تو هر جا بروی من با تو هستم!» در زمان حکومت عمر، سلمان حاکم مدائن شد.<sup>۱</sup>

به جای اینکه بگوید: «حالا که امیرالمؤمنین آمده است، ما دیگر به حکومت چه کار داریم، به ریاست چه کار داریم! آنچه تا به حال به دنبالش بودیم، حالا پیدا کردیم!» می‌گوید: «به من حکومت فلان را بده!» ما چقدر از مسئله پرت هستیم؟! چقدر مطلب را درک نکرده‌ایم؟! به جای اینکه کسی که می‌آید دنبال امیرالمؤمنین، فرار کند و امیرالمؤمنین برود گریبانش را بگیرد و بگوید کجا داری می‌روی؟! تو برو آنجا! خودش بلند می‌شود و می‌آید و می‌گوید: «حق ما را بده، تقسیم غنائم کن،

---

<sup>۱</sup> الفضائل، ابن شاذان، ص ۸۶.

حکومت فلان را بده!»<sup>۱</sup>

این اختلاف درجه از کجا پیدا شده است؟ از اینکه مسئله را درنیافته‌ایم و به مطلب نرسیده‌ایم. آنهایی که مطلب را گرفته بودند، باید از اینکه امیرالمؤمنین در منزل نشسته است جشن بگیرند! باید بگویند: دیگر به بقیه چه کار داریم؟! امیرالمؤمنین رفته و در خانه نشسته است، - حالا هر اتفاقی افتاده که افتاده، چه کار کنیم؟ - حالا که رفته در منزل، تازه فرصتی پیدا می‌شود تا ما برویم با علی حرف بزنیم، با علی درد دل کنیم، بنشینیم، بگوییم، بخندیم، شوخی کنیم! این همان معنا است.

**معرفی امیرالمؤمنین در روز غدیر به‌عنوان مربّی و مزگی نفوس، نه صرف بیان‌کننده احکام شرعی**  
پیغمبر آمد تا این مطلب را بگوید که ای مردم، امروز روز سپردن حکومت به علی نیست! امروز روزی نیست که علی را برای گفتن مسئله و توضیح المسائل بودن به شما معرفی کنم؛ بلکه امروز روزی است که من علی را به‌عنوان مربّی و مزگی

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الجمل، شیخ مفید، ص ۱۶۴.



معرفی می‌کنم، به‌عنوان کسی که می‌آید و این غل‌ها را از گردن شما برمی‌دارد معرفی می‌کنم! غل آرزوها، غل حسدها، غل کینه‌ها و اغلالی که براساس شهوات می‌آید؛ شهوت دنیا، شهوت ریاست و همین مسائلی که الآن همه دنیا داریم می‌بینیم که برای ریاست [چگونه] شکم همدیگر را دارند پاره می‌کنند! اینها را برمی‌دارد.

[امام می‌فرماید:] کجا می‌روی؟! مگر من به تو دستور دادم که بروی و فلان کار را انجام بدهی؟! تا وقتی دستور نداده‌ام، برای چه می‌روی و خودت را به زحمت می‌اندازی!؟

کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو تا چشم بینا! به‌جای اینکه از خدا بخواهیم که شخصی پیدا شود که بار ما را بردارد و مسئولیت ما را به عهده بگیرد، [می‌خواهیم بار خودمان را اضافه کنیم!]

**دستور استاد علامه طهرانی به ایشان رضوان الله**

**علیهما**

مگر استاد مرحوم والد به ایشان فرمودند:  
«سید محمدحسین، تو هر جای دنیا بروی، من در کنار تو هستم؛ به ایران بروی در کنار تو

هستم، به مشرق بروی با تو هستم، به مغرب هم  
بروی با تو هستم! (این عین عبارات ایشان  
است) برای چه می‌خواهی در عراق بمانی؟!  
وظیفه و تکلیف تو این است که به ایران بروی!<sup>۱</sup>  
و این را در عمل هم اثبات کردند، نه اینکه فقط  
بگویند! ایشان مردی نبود [که فقط حرف بزند!]

مگر به آن فرد دیگر که مسئولیت عده‌ای را به  
عهده داشت و آمد در منزل ایشان و گفت: «بعضی  
از شاگردان و دوستان من، از من سؤال‌هایی می‌کنند  
که من در پاسخ آنها می‌مانم!» فرمودند:

«بارت را در اینجا بینداز! مگر مجبور هستی  
مسئولیت را به عهده بگیری؟! بار خودت را در  
جایی بینداز که بتواند پاسخ گو باشد!»<sup>۲</sup>

## رستگاری مردم در تبعیت از ولایت است، نه حکومت و مسئله گفتن ولی<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> روح مجرد، ص ۳۶:

«... فرمودند: هر کجای عالم باشی ما با توایم! رفاقت و پیوند ما طوری به  
هم زده شده که قابل انفکاک نیست! نترس، باکی نداشته باش! اگر در مغرب  
دنیا باشی و یا در مشرق دنیا، نزد ما می‌باشی! سپس فرمودند:

گر در یمنی چو با منی پیش منی \*\* \* و

پیش منی چو بی منی در یمنی.»

<sup>۲</sup> رجوع شود به روح مجرد، ص ۴۸۶.

این همان قضیه غدیر است. یعنی پیغمبر آمد و گفت: «ای مردم، صلاح و رستگاری شما در متابعت از علی است، نه در اینکه او فقط حکومت داشته باشد، نه در اینکه او فقط تکلیف بگوید، نه در اینکه او فقط بیاید در میان شما نشست و برخاستی داشته باشد، به اینها نیست!»

## کلام علامه طهرانی رضوان الله علیه در رابطه با نظام اجتماع

فلذا مرحوم آقا - رضوان الله علیه - که می فرمودند:

«من وقتی که حتی در نجف بودم، در فکرم این بودم که نظام اجتماعی در ممالک، باید به یک نظام الهی تبدیل شود و همه در آن راستا حرکت کنند!»<sup>۱</sup>

الآن می فهمیم که منظور ایشان چه بوده است، و توضیحی که خود ایشان دادند این بود که باید مسئولیت امور را انسانی که متصل است و با قلبش حقایق را می گیرد و از جزئیت به کلیت رسیده است،

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۱۵.

به عهده بگیرد!<sup>۱</sup> یعنی باید مسئولیت امور را ولی الهی به عهده بگیرد تا دیگر نسبت به مطالب و نسبت به قضایا و نسبت به خصوصیات از دریچه اطلاعات و گزارش این و آن نگاه نکند، بلکه به قلب خودش مراجعه کند و مطلب را بیابد. چون ممکن است یک مطلب به انواع و انحاء مختلفی مطرح بشود، ولی بعد بفهمیم که عجب، در این مسئله این طور بوده و در آن مسئله آن طور بوده است.

## معنای کلام سیدالشهدا علیه السلام در دعای

### عرفه راجع به کیفیت تکوّن و سیر خود

مگر سیدالشهدا علیه السلام در دعای روز عرفه که بسیار دعای عجیبی است، راجع به کیفیت تکوّن و سیر خودشان به خدا عرضه نمی کند:

«فَلَمْ أَزَلْ ظَاعِنًا مِنْ صُلْبٍ إِلَى رَحِمٍ فِي تَقَادُمٍ مِنَ  
الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ الْخَالِيَةِ لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي  
وَلُطْفِكَ لِي وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أُمَّةِ الْكُفْرِ الَّذِينَ  
نَقَضُوا عَهْدَكَ وَكَذَّبُوا رُسُلَكَ.»<sup>۲</sup>

”پروردگارا من چگونه شکر تو را بجا بیاورم که

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۹۹؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳.

<sup>۲</sup> البلد الأمين، ص ۲۵۱.

مرا در فضایی پرورش دادی و از صلب به رحم  
 منتقل کردی، و همین‌طور ارحام مطهرات، و مرا  
 در فضایی که در تحت حکومت ائمه کفر قرار  
 دارد قرار ندادی؛ آن کسانی که عهد تو را نقض  
 کردند و فرستادگان تو را تکذیب کردند.»  
 در اینجا منظور سیدالشهدا از این عبارت  
 چیست؟ آیا سیدالشهدا در تحت حکومت ائمه کفر  
 نبودند؟ آن زمانی که در زمان پیغمبر بودند آن را  
 حساب نکنیم، از سنّ طفولیت تا وقتی که به شهادت  
 رسیدند، غیر از آن چهار سال و شش ماهی که  
 حکومت امیرالمؤمنین بود، بقیه حکومت چه کسانی  
 بود؟ مگر حکومت عمر و حکومت ابوبکر  
 و حکومت عثمان نبود؟! مگر سیدالشهدا در زمان  
 حکومت معاویه نبودند؟! وقتی هم که معاویه به  
 درک واصل شد، آن یزید آمد و آن قضایای کربلا را  
 به وجود آورد! پس منظور سیدالشهدا چیست؟ مگر  
 سایر ائمه در چه زمان‌هایی بودند؟ کدام یک از ائمه  
 را سراغ داریم که در زمان حکومت ائمه کفر نبودند؟  
 امام سجاد؟ امام باقر؟ امام صادق؟ امام رضا؟ همه  
 اینها تا زمان حضرت بقیّة‌الله، در تحت حکومت ائمه

کفر بودند! پس این کلام چه معنایی دارد؟

الآن شما کدام یک از حکومت‌های دنیا را

حکومت عادل می‌دانید؟ حضرت امام زمان

علیه السلام در کجا زندگی می‌کنند؟ اگر در مدینه

زندگی می‌کنند که خوب معلوم است حکومتش

چیست. در هر کشوری که زندگی کنند، حکومت

کدام یک از آنها اسلامی است؟ حضرت در غیبت

هستند و خودشان که حکومت نمی‌کنند! پس این

کلام حضرت چه معنایی را می‌دهد؟

منظور حضرت این است که من در حکومتی

که زمام امورم را ائمه کفر در اختیار بگیرند و مرا

به سمت انحراف و ظلمت حرکت بدهند رشد پیدا

نکردم! خوب درست هم می‌فرمایند. حضرت در

دامان پیغمبر و در دامان پدرشان رشد کردند. در آن

زمانی هم که در تحت ولایت امام مجتبی

علیه السلام بودند، در تحت ولایت برادر خودشان

رشد کردند و به مرتبه کمال رسیدند، و بعد از

شهادت امام مجتبی علیه السلام این مسئله به ایشان

رسید.

ده سال از امامت سیدالشهدا علیه السلام در  
 تحت حکومت معاویه بود! معاویه ائمه کفر نبود؟!  
 هارون جزء ائمه کفر نبود؟! متوکل عباسی جزء ائمه  
 کفر نبود؟! آیا مأمون و بنی مروان و بنی امیه جزء ائمه  
 نور و ائمه عدل و داد بودند؟! یکی از دیگری بدتر!  
 حکومتی که خلیفه‌اش آن قدر شراب  
 می خورد که بلند می شود می آید در مسجد و به جای  
 دو رکعت، چهار رکعت، پنج رکعت نماز می خواند،<sup>۱</sup>  
 حکومت عدل است؟! حکومتی که حاکمش تفأل به  
 قرآن می زند و وقتی آیه **(وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ)**  
 می آید، قرآن را در آنجا آویزان می کند و با تیر و کمان  
 قرآن را پاره پاره می کند و می گوید:

أَتُوْعَدُّ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ \*\*\* فَهَا أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ  
 إِذَا مَا جِئْتُ رَبِّكَ يَوْمَ حَشْرٍ \*\*\* فَقُلْ يَا رَبِّ مَرْقَنِي

الوليد<sup>۲</sup>

حکومت عدل است؟! این حکومت‌ها  
 حکومت عدل بودند که ائمه در آنها بودند؟!!

<sup>۱</sup> رجوع شود به مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۵.

<sup>۲</sup> الفتوح، ابن أعمش، ج ۸، ص ۳۰۳.

پس منظور امام علیه السلام در اینجا چیست؟  
منظور امام این است که خدایا مرا در تحت ولایت  
امام معصوم قرار دادی! این مسئله است. چون امام  
غیر معصوم که وجود نداشت! عمر و ابوبکر و  
عثمان و معاویه بودند، بنی مروان و بنی امیه و  
بنی عباس بودند. حالا سیدالشهدا علیه السلام چند  
سال از زمان طفولیت خود را در زمان پیغمبر گذرانده  
است، خب بقیه عمرش چه؟ اصلاً بقیه ائمه چه؟ این  
که فقط زبان حال امام حسین نیست، بلکه مربوط به  
همه افراد است.

بنابراین معنا این است که خدایا مرا در تحت  
فضای غدیر قرار دادی که این فضا مرا به کمال  
برساند و رساند! همین فضا منتقل می شود به زمان  
امام مجتبی! همین فضا منتقل می شود به زمان امام  
سجاد! تا اینکه همین فضا منتقل می شود به زمان  
حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - که همین فضا  
وجود دارد.

**عدم تأثیر حضور و غیبت و حصر و آزادی امام**

**علیه السلام در هدایت بشر**

بنابراین در همین زمان هم این مسئله وجود



دارد. حالا به حسب ظاهر در هر جا هر چه می خواهد باشد، باشد! چون الآن در اینجا ولایت امام علیه السلام حضور دارد. آن ولایتی که بیست و پنج سال خانه نشین بود، الآن همان ولایت بدون اندکی تفاوت در غیبت وجود دارد؛ آن ولایتی که هشت سال در زندان بود، الآن همان ولایت بدون اندکی تفاوت در غیبت وجود دارد!

آیا وقتی که موسی بن جعفر علیهما السلام در زندان بود، دیگر ولایت نداشت و از هیچی خبر نداشت؟! آیا وقتی که امام هادی و امام عسگری علیهما السلام را در سامرا محبوس و محصور کردند، مسئله تمام شد؟! یا اینکه نه، بدون کمترین ذره‌ای همان طوری که در میان مردم بود، الآن هم همان طور در آنجا در حصر است و هیچ تفاوتی نمی‌کند! بدنش در حصر است، نه اینکه [ولایتش در حصر باشد!]

## تصوّر غلط حج نرفتن امام عسگری علیه السلام

الآن مسئله‌ای یادم آمد، این را خدمت رفقا بگویم. می‌گویند: امام عسگری علیه السلام حج بجا

نیاورده‌اند! واقعاً حرف خنده‌داری است! ما در کجا داریم که امام عسگری حج بجا نیاورده‌اند؟! بله، ایشان محصور بودند، خب مگر محصور بودن امام علیه السلام مانع از حج است؟! فرستادگان امام عسگری با طیّ الأَرْض به این طرف و آن طرف می‌رفتند، خادم امام عسگری نامه و مسئله می‌برد، کارهایی که انجام می‌دادند، به این طرف و آن طرف می‌بردند و آثارش هم موجود است. آن وقت چطور ممکن است که امام عسگری حج انجام نداده باشند؟! علاوه بر اینکه در روایت هم داریم که مطلبی از امام عسگری نقل شده که ایشان در مکه بوده‌اند. خب مسلم است که وقتی در مکه مطلبی را نقل کنند، برای تجارت و تفریح و گردش به آنجا نرفته‌اند، بلکه برای حج رفته بوده‌اند! چقدر اطلاعات ما نسبت به این مطلب کم است! همین قدر که می‌بینیم امام عسگری در زمان امام هادی تا آخر عمر در حصر بوده‌اند، نتیجه می‌گیریم که امام نتوانسته است به مکه برود! فهمان همین قدر است و بیش از این مطلب را درک نمی‌کنیم!

## غدیر؛ عامل تربیت و کمال و فعلیت استعدادها

بنابراین ما باید بدانیم که قضیه غدیر این پیام را دارد که [پیامبر می‌فرماید:] ای مردم، من امیرالمؤمنین را آوردم و به جای خودم نصب کردم برای تربیتتان، برای رسیدن به کمالتان، برای اینکه تمام استعدادهای شما به فعلیت برسد، برای اینکه این عمر هفتاد ساله و شصت ساله که خدا به شما داده هبأً منثوراً نشود، تمام اینها را بدانید، دارم به شما آدرس می‌دهم که به کجا مراجعه کنید و به چه مسئله‌ای توجه کنید و سر در کجا فرود بیاورید.

پس اگر این علی حکومت را به دست بگیرد تفاوت نمی‌کند، خانه‌نشین بشود تفاوت نمی‌کند، پسرش با معاویه صلح کند تفاوت نمی‌کند، آن پسرش دست به شمشیر ببرد تفاوت نمی‌کند! مهم این است که علی در کجا است، شما هم باید در آنجا باشید! امام حسن در کجا است؛ اگر صلح کند مسئله تمام است و اگر نبرد کند باید برخیزید! وقتی امام سجاد با یزید، امام کافر و ائمه کفر بیعت می‌کند،<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳،

[شما نباید بگویید:] چرا امام بیعت کردند؟ نباید بپذیرد! مگر امام بیعت می کند؟ بله، در تاریخ وجود دارد که بیعت کرده است.

امام صادق به منصور دوانیقی می گوید:  
«السَّلامُ علیک یا امیرالمؤمنین!»<sup>۱</sup> چون چاره ندارد،  
تقیه می کند! می گویند: «چرا به منصور  
”امیرالمؤمنین“ بگوید؟! ما این را قبول نداریم!  
نمی دانیم! سندش کجا است؟» نه آقا، این مطالب  
وجود دارد!

اصلاً منصور کیست؟ اصلاً هارون کیست؟  
اصلاً چرا شیعه باید در قبال چهارده معصوم فرض  
دیگری کند؟! اصلاً چرا شیعه باید فکرش را به جای  
دیگر ببرد و توهم و تصوّر دیگری کند؟! اینها پیام  
غدیر است!

**مولانا، شخصیتی که پیام غدیر را فهمیده**

لذا مولانا می فرماید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد \*\*\* نام خود و آن علی

---

ص ۲۵۹.

<sup>۱</sup> رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۱۸۳؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام،  
ج ۴، ص ۲۴۲.

کیست مولا آن که آزادت کند \*\*\* بند رقیّت ز

پایت بر کند<sup>۱</sup>

من همین دیشب فکر می کردم که آیا واقعاً ما

در شیعه یک عالم داریم که جریان غدیر را مثل

مولانا تفسیر کرده باشد؟! این فرد پیام غدیر را

فهمیده و آن را گرفته است!

**ولایت؛ باز کننده غل‌ها و درمان کننده دردهای**

**بشر**

(وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَ الَّذِي كَانَتْ

عَلَيْهِمْ)<sup>۲</sup> [یعنی] پیغمبر آمد تا همان غل‌هایی که بر

گردن ما بود را باز کند. لذا فرمود: ای مردم،

همان‌طوری که من این غل‌ها را باز کردم؛ این کار،

کار این [علی] است؛ نه کار ابوبکر، نه کار عمر، نه

کار آن عالم، نه کار ابوحنیفه، نه کار شافعی و حنفی،

نه کار علمای ظاهر، نه کار آنهایی که فقط از این

کتاب به آن کتاب نقل می‌کنند؛ مسوده را مَبِيضَه و

مَبِيضَه را مسوده می‌کنند، کار اینها نیست!

<sup>۱</sup> گزیده ابیاتی از مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر ششم، ص ۶۴۱.

<sup>۲</sup> سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

کار این [علی] است، و کار آن کسانی که در همان مجرا واقع شده‌اند؛ کار ولیّ الهی است که او دقیق می‌داند درد کجا است و داغ را باید در کجا بگذارد! آن ولیّ الهی می‌فهمد که درد کجا است؛ [آن‌هم] دردهایی که معلوم نیست.

این دردها و این مرض‌های لا علاج که یک دفعه خودشان را نشان نمی‌دهند، وقتی معده درد می‌گیرد که تومور و سرطان همه‌جا را گرفته است، کم‌کم آمده است. اما ولیّ الهی از همان اولین سلول خاطی که می‌خواهد تخطی کند و دارد یک سلول در اثنی‌عشر تولید می‌شود، می‌گوید: «برو به دنبالش و این کار را انجام بده!» نه اینکه وقتی همه‌جا را گرفت و وای انسان درآمد و دیگر کار از کار گذشت!

اما بقیه نه! شصت سال عمر می‌کنند؛ امروز ببینیم این فرد چه می‌گوید، فردا ببینیم آن فرد چه می‌گوید، پس فردا ببینیم دیگری چه می‌گوید، روز بعد ببینیم آن دیگری چه می‌گوید! امروز گذشت، هفته دیگر گذشت، سال دیگر هم گذشت! یک دفعه

عزرائیل می گوید: «بفرمایید!» چه چیزی گِیرت آمد؟  
چه چیزی پیدا کردی؟ این مسئله مهم است، و  
همچنین ابلاغ این مطلب!

### تلبّس به لباس پیامبر، بالاترین سعادت

امروز روزی است که برادران ما ملبّس به  
لباس ملائکه، و متوجّج به تیجان ملائکه می شوند.  
خوشا به حالشان! جدّاً می گویم! من به شما این  
مطلب را بگویم: واقعاً شما سعادتِ بالاتر از این پیدا  
نخواهید کرد که در وضعیتی قرار می گیرید که  
خواهی نخواهی احساس می کنید که در آن فضا واقع  
شده‌اید!

### شدت ابتهاج و مسرّت علامه طهرانی رضوان الله

#### علیه در هنگام عمامه گذاری دوستان

در آن زمان‌های سابق که مرحوم آقا در همان  
منزل پیچ شمیران مجالسی داشتند و به مناسبت تولد  
امام زمان که امام حیّ هستند و همین‌طور روز غدیر  
که روز نصب ولایت است عمامه می گذاشتند، و بعد  
خودشان می ایستادند و صحبت می کردند - که البته  
متأسّفانه در آن زمان‌ها وسائل به‌نحوی نبود که ضبط  
و عکس برداری شود - من آن حرف‌ها هنوز در یادم

هست که ایشان با چه ابتهاجی این مجلس را اداره می‌کردند. اصلاً بهجت و سرور و انبساط در وقتی که می‌خواستند یک عمامه بگذارند از چهره ایشان پیدا بود، انگار واقعاً به آن حقیقت رسالت پیغمبر [رسیده‌اند!]

اصلاً من در ایشان یک حال ابتهاج و بهجت خاصی می‌دیدم! نه اینکه فقط مسئله‌ای است که خب امروز تماشا می‌کنیم که عمامه می‌گذارند و می‌گوییم: به‌به، إن شاء الله مبارک است! نه، واقعاً با تمام وجود خودشان می‌دیدند که الآن چه توفیقی دارد نصیب این فرد می‌شود و چه فضایی برای او باز می‌شود و او در چه موقعیتی دارد قرار می‌گیرد. این مسئله را اصلاً احساس می‌کردند و همان احساس بود که ایشان را به وجد درمی‌آورد و حالشان را تغییر می‌داد و رنگشان برافروخته می‌شد! هنوز آن «خوشا به حال» که از زبانشان درمی‌آمد و نسبت به آن فرد می‌فرمودند: «خوشا به حال آقای فلان!» هنوز در گوش من است. خب اهمیت این مسئله را آنها می‌فهمیدند.



## ابلاغ پیام غدیر، وظیفه طلاب علوم دینی

و امروز من خدمت برادرانم عرض می‌کنم:

ابلاغ پیام غدیر بر عهده شما است! دنیا باید

پیام غدیر را بفهمد، دنیا از پیام غدیر غافل است و

طور دیگری برداشت کرده و می‌کند. مردم و حتی

در میان خود ما طور دیگری برداشت شده است!

### پیام‌های راقی و عالی غدیر برای جهانیان

پیام غدیر باید به همه جا برسد؛ پیام آزادی از

هر چیز دست و پا گیر، پیام همین روایتی که در

اینجا مشاهده می‌کنید! روز غدیر روزی است که

پیغمبر می‌گوید: عقل‌هایتان را به کار بیندازید،

مغزهایی را که خدا به شما داده به کار بیندازید،

این قدر نگذارید در صندوق بماند و بپوسد! این

مغزتان را یک‌خرده به کار بیندازید! این پیام غدیر

است. ببینید من برای چه علی را نصب کردم؟ چرا

---

<sup>۱</sup> الوافی، ج ۱، ص ۱۰۲:

«عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: یا علی، إذا تقرّب الناسُ إلی خالقهم بأنواع البرِّ فتقرّب أنت إلیه بالعقلِ حتّی تسبقهم». نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۴۸:

«ای علی، چون یافتی که مردم به سوی خالقشان به اعمال انواع کارهای نیکو و پسندیده و خیرات و مبرات تقرّب می‌جویند، تو با عقلت تقرّب بجو، تا از همه آنها سبقت‌گیری و جلو بیفتی!»

دیگری را نیاوردم؟ این همه آدم خوب در میان اصحاب من بود، - حالا بقیه بماند - چرا از میان آنها علی را انتخاب کردم؟ آیا ما این مطلب را فهمیده‌ایم و به این مسئله متوجه شده‌ایم؟

پیام غدیر پیامی است که می‌گوید: به دنبال شایعات نروید، بلکه به دنبال فطرتان باشید!

پیام غدیر پیامی است که می‌گوید: از این عمرتان بهره بگیرید، خدا به شما دو تا عمر نداده است!

پیام غدیر پیامی است که می‌گوید: به دنبال نوع دوستی و به دنبال اشتراک بروید!

پیام غدیر پیامی است که می‌گوید: همه را بر سر یک سفره جمع کنید!

پیام غدیر پیامی است که امیرالمؤمنین در مسجد کوفه به یک یهودی می‌گوید: «یا أخوا الیهود؛<sup>۱</sup> ای برادر یهودی!»

همه اینها پیام‌های غدیر است، اینها باید به دنیا برسند! این پیام‌ها، پیام‌های اسلام است!

---

<sup>۱</sup> الخصال، ج ۲، ص ۳۶۵.

پیامی است که وقتی یک نصرانی به مدینه می‌آید و عمر و ابوبکر با او آنطوری برخورد می‌کنند که می‌گوید: دیگر فهمیدم که چه خبر است، وقتی امیرالمؤمنین می‌آید و با او برخورد می‌کند، معانقه می‌کند، سلام می‌کند، می‌نشینند، حرف می‌زنند و جواب می‌دهد، بعد آن نصرانی می‌گوید: «اگر کسی خلیفه پیغمبر باشد، این شخص است!»<sup>۱</sup> این پیام غدیر است.

ما باید این پیام را به دنیا برسانیم. اسلام این است، تشیع این است! باید این پیام را به دنیا برسانیم که مظهر این مکتب، مظهري است که تا دم شهادت که دارد شهید می‌شود و هزار تا زخم بر بدنش خورده است و چه سخن بگوید یا نگوید فایده‌ای ندارد، تا آن لحظه آخر به دنبال این است که یک نفر را از آن لشکر به طرف خودش بکشد و باعث هدایتش بشود!

**ابلاغ پیام غدیر، وظیفه سنگین کسانی که به**

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین، ص ۸۴؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۲۰۱.

## توفیق الهی، مطالب را فهمیده‌اند

اینها همه پیام‌های غدیر است. باید این پیام‌ها و مطالب به گوش دنیای تشنه‌ امروز که هنوز طعم این مبانی را نچشیده است برسد، و این وظیفه آن کسانی است که خداوند توفیق فهم این مطالب را نصیبشان کرده است! این افراد باید آن مطالب را به گوش دنیا برسانند! دیگران در فضاهای دیگری هستند و برداشت‌های دیگری دارند، ولی آنهایی که توفیق فهم این مطالب به آنها داده شده است، وظیفه دارند! یک وظیفه بسیار سخت و یک وظیفه بسیار سنگین!

امیدواریم که خدای متعال همه ما را در راه و در مسیر حقایقی که امروز رسول خدا برای مردم باز کرده است قرار بدهد و متوجه کند! آخر اینها یک مطالب واقعی است، اینها مطالبی است که هست و باید ببینیم که در پس پرده این مطالب چه خبر است!

در امروز مستحب است که مؤمنین وقتی که به هم می‌رسند مصافحه کنند و بگویند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَام.»<sup>۱</sup>

باید خدا را شکر کنیم و خدا را حمد کنیم که

زمینه فهم این مطالب را برای ما توسط اولیاء خودش

فراهم کرد؛ و ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾.<sup>۲</sup>

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ

عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَ لِيَا وَ

حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ

أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.»<sup>۳</sup>

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا

الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ، وَ تُدِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ

الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ.»<sup>۴</sup>

---

<sup>۱</sup> إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۴۶۴، با قدری اختلاف. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۵۵:

«حمد و سپاس مختص خداوندی است که ما را از چنگزدگان و درآویختگان به ولایت امیرمؤمنان و امامان طاهرين عليهم السلام قرار داد!»

<sup>۲</sup> سوره ابراهيم (۱۴) آیه ۷. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۷۱:

«و سوگند به خدا، اگر در مقام شکر و سپاس برآیید، من نعمتم را بر شما زیاد می کنم!»

<sup>۳</sup> الکافی، ج ۴، ص ۱۶۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۰۳، مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۶۳۰، با قدری اختلاف در مصادر.

<sup>۴</sup> تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۱۱، فرازی از دعای افتتاح. رساله نکاحیه، ص ۵۷:

جهت تسهیل در ظهور مهدی موعود و منجی

عالم حضرت بقیة الله - ارواحنا له الفداء - سه

صلوات ختم کنید!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

---

«بار پروردگارا، ما با تضرع و ابتهاج نیازمندان به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم تا دولتی بزرگوارانه پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی، و ما را در آن دوره از زمره دعوت کنندگان خلق به اطاعتت و از پیشوایان آنها در راه رضای به فرمانبرداریات قرار دهی!»

کد ۸۶۴ \_ عید غدیر ۱۴۳۹

تیتراصلی:

تیترافرعی:

آیا هدف از نصب امیرالمؤمنین، صرف  
تشکیل حکومت عادلانه بود؟

تایتل سئو:

رابطه ولایت با تحقق حکومت عادلانه

توضیحات:

(۱) علت نصب امیرالمؤمنین در روز غدیر

چیست؟

(۲) معنای ولایت و اولویّت امیرالمؤمنین بر

نفوس افراد چیست؟

(۳) ولایت، حلقه ارتباط بین انسان و

پروردگار!

(۴) فرق بین ولیّ خدا و غیر او در چیست؟

۵) فرمایش رسول خدا در تشخیص خیر و

شر!

هشتک:

#تسلیم #حکومت\_عادلہ #چشم\_باطن

#خیر\_و\_شر #معنای\_مولا



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

**عید غدیر، واقعه‌ای فراتر از مسائل عادی**

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي

وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.<sup>۱</sup>

امروز روز عید غدیر است و طبق معمول و

سنت همیشه، ما به جشن و شادی و خوشحالی

می‌پردازیم، و البته مستحب است که وقتی مؤمنین

به هم می‌رسند دعای «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنْ

الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ

عَلَيْهِمُ السَّلَام»<sup>۲</sup> را بخوانند، و باید هم بخوانند و

قرائت کنند و تجدید خاطرات کنند و خود را به این

حبل‌الله‌المتین متصل کنند و یاد آوری آن واقعه‌ای

---

<sup>۱</sup> سوره مائده (۵) آیه ۳. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۷۸:

«امروز من دین شما را کامل نموده و نعمت خود را بر شما تمام کردم و

راضی شدم که اسلام دین شما باشد.»

<sup>۲</sup> الإقبال، ج ۲، ص ۲۶۱، با قدری اختلاف.

را که در هزار و چهارصد سال پیش اتفاق افتاده است در خودشان تجدید کنند و احساس نکنند که مسئله غدیر، قضیه‌ای است مربوط به دوران قبل؛ و آن را [صرفاً] به‌عنوان یکی از فروع تشیع - که همان دوست داشتن امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام است - به‌حساب نیاورند؛ همان‌طور که الآن در بسیاری از اذهان همین‌طور است و از عید غدیر فقط به این عنوان یاد می‌کنند که یک قضیه و خاطره خوبی اتفاق افتاده و پیغمبر شخصی را به‌عنوان فرد ممتاز معرفی کرده و بعد هم مسئله تمام شده و حالا ما هم باید به همان کیفیت و به همان مسئله پایبند باشیم!

قضیه غدیر طور دیگری است و مطلب خیلی مهم‌تر از این حرف‌ها است! قضیه غدیر خم و نصب امیرالمؤمنین فقط به‌عنوان یک واقعه و حادثه نبود که پیامبر یک فرد را به این عنوان به امت معرفی کنند که این شخص، فرد شایسته و قابل‌است برای اینکه دنبال او بروید، احکام و سؤالات شرعی‌تان را از او پرسید، شک بین سه و چهار را از او پرسید و مسائل

حیض و نفاس را از او سؤال کنید، و فردی است که می‌تواند بدون مراجعه به کتب، جواب شما را بدهد! بله، وقتی کسی از ما سؤال می‌کند، اگر بخواهیم پاسخی بدهیم که در پاسخ خیانت نکنیم و امانت را رعایت کنیم، تا کتاب و مدارکش در دستمان نباشد نمی‌توانیم پاسخ بدهیم؛ [چون] از پیش خودمان که نمی‌توانیم بگوییم! ولی اگر خیلی مهم نباشد و فقط بخواهیم حرفی زده باشیم، از پیش خودمان یک جواب می‌سازیم و می‌گوییم، حالا یا درست درمی‌آید یا در نمی‌آید! اگر سه روز بشود چهار روز، یا چهار روز بشود دو روز، برایمان مهم نیست و تفاوتی ندارد؛ اما آیا واقعه غدیر هم این‌طور بود؟!

## هدف پیامبر در واقعه غدیر، بالاتر از تشکیل

### حکومت عادلانه

یا اینکه منظور پیغمبر این بود که این شخص فردی است که می‌تواند حکومت شما را اداره کند، آدم عادل است، خائن نیست، امین است، بیت‌المال را حیف و میل نمی‌کند که هزار هزار بچاپد و بدزدد و به روی مبارک خودش هم نیاورد! نه، این شخص

آدمی است که وقتی به منزلش می‌آیند، چراغ بیت‌المال را خاموش می‌کند و چراغ شخصی خودش را می‌آورد و روشن می‌کند!<sup>۱</sup> برای حُکامی که می‌گمارد، عیون و جاسوس قرار می‌دهد و آن جاسوس‌ها گزارش می‌دادند که او چه می‌گوید، چه کار می‌کند، چه کسانی را به دارال‌إمارة و منزلش راه می‌دهد، آیا فقط اغنیا می‌آیند یا فقرا هم می‌آیند، درش باز است یا بسته است و وقت کاری‌اش چقدر است! همهٔ اینها یکی‌یکی گزارش می‌شد و امیرالمؤمنین بر طبق آنها تصمیم می‌گرفت و بعد از آنها بازخواست و حساب و کتاب می‌کرد؛ برایشان نامه می‌فرستاد که شنیده‌ام در فلان روز فلان کار را کرده‌ای! این‌طور نبود که امیرالمؤمنین یکی را بفرستد و بعد دیگر پیگیری نکند! نه، امیرالمؤمنین عیون و جاسوس داشت، منتها نه جاسوسی که کار و مسائل شخصی مردم را واریسی کند! [ولی] آیا [صرف عادل بودن حاکم، برای هدایت و سعادت مردم] کافی است!؟

---

<sup>۱</sup> مناقب مرتضوی، ص ۳۵۷.

آیا پیغمبر می خواست به مردم بگوید: من که دارم می روم، یک شخص را بعد از خودم می گذارم که اگر حکومت کند به عدل حکومت می کند، یا اگر حاکمی بگذارد، حاکم خوبی می گذارد و هر آدمی را نمی گذارد؟! [آیا پیغمبر می خواست به مردم بگوید که این شخص [آدمی است که اگر صلاحی برای مملکت ببیند، یک صلاح و منفعت کلی را در نظر می گیرد و مصالح اجتماع را بر مصالح شخصی ترجیح می دهد؟!]

**امکان تحقق حکومت عادلانه، بدون واقعه غدیر و**

### **بدون امیرالمؤمنین**

خب اگر این طور است که الان خیلی از کشورها در دنیا همین طور هستند. شما بروید در سوئیس نگاه کنید و ببینید که مردمش از حکومتشان راضی هستند یا نیستند؟ با جان و دل راضی هستند و به هیچ وجه هم حاضر نیستند حکومتشان را از دست بدهند. سوئد همین طور است، آلمان همین طور است، خیلی از کشورهای دیگر هم همین طور هستند؛ چون حکومت باید در قبال مردم پاسخ گو باشد! در هر جا که حکومت پاسخ گو باشد

در آنجا مردم راضی هستند و در هر جا که پاسخ‌گو نباشد، می‌شود کشورهایی مثل حکومت صدام و امثال ذلک. چه عرض کنم! چون پاسخ‌گو نیستند و هر کاری می‌کنند می‌گویند ساکت باشید! خفه شوید! غلط می‌کنید اعتراض کنید! و نظایر اینها.

حالا اگر پیغمبر بیاید و بگوید: من شخصی را در روز غدیر برای شما حاکم قرار می‌دهم که به شما پاسخ‌گو است! خب [همان‌طور که بیان شد] الان بسیاری از کشورها هستند که یک‌هم‌چنین حکومت‌هایی دارند و مردمش هم خیلی راضی هستند و به هیچ‌وجه حاضر نیستند که حکومتشان را از دست بدهند. پس مردم هم بگویند که یا رسول‌الله، ما دیگر نیاز به امیرالمؤمنین نداریم و بدون علی هم می‌توانیم با مشورت، یک‌هم‌چنین حکومتی را تشکیل بدهیم. حالا اگر ابوبکر و عمر هم نبودند - آنها که فقط اهل فرار بودند، ولی بالأخره توطئه‌ای شد و در سقیفه جلو آمدند! - یک کس دیگر مثل سعد وقاص که در میان مردم موجّه باشد خوب است. افرادی در میان مردم بودند

که موجّه بودند؛ مثلاً زبیر در بین مردم بسیار موجّه بود، طلحه بسیار موجّه بود، اینها کسانی بودند که در جنگ‌ها تا آخر می‌ایستادند و مثل آن سه تا نبودند که فرار کنند و بعد از سه روز پیدایشان بشود! نه، می‌ایستادند و پای کار بودند و زخم می‌خوردند. در جنگ که حلوا نبود، تیر بود! یک سپر آهنی هم که به خودشان نبسته بودند، بلکه تیر می‌خوردند و بدنشان مجروح می‌شد!

در یک جا دیدم که وقتی در جنگ جمل آن شخص زبیر را غفلتاً در حال نماز کشت، شمشیرش را برای امیرالمؤمنین آورد. امیرالمؤمنین بسیار ناراحت شدند. چون زبیر از جنگ کناره‌گیری کرد و جزء لشکر عایشه نیامد - خب به همین اندازه از طلحه بهتر بود - حضرت فرمودند: «الزَّبِيرُ وَ قَاتِلُهُ فِي النَّارِ!»<sup>۱</sup> چه کسی به تو اجازه داد که او را بکُشی؟ تو داری برای چه کسی می‌جنگی؟ اگر برای من می‌جنگی و به اراده من می‌جنگی، مگر من به تو امر

---

<sup>۱</sup> الإرشاد، ج ۱، ص ۸۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۲۲.

<sup>۲</sup> وقعة الجمل، ص ۱۳۷.

کردم؟ اگر از سر خود است، بلند شو برو و هر کاری

که می خواهی بکن، مسؤلیتش هم پای خودت!

وقتی شمشیر زبیر را آورد حضرت نگاه

کردند و فرمودند: «چقدر این شمشیر رنج و اندوه از

چهره رسول الله پاک و محو کرده بود!»<sup>۱</sup> یعنی زبیر

این طور بود! معلوم می شود که زبیر یک آدم

پابه کاری بوده و تا آخر می ایستاده و جنگ می کرده

است؛ آن هم جنگ های آن زمان!

خب از این افراد در میان مردم بودند! پس

پیغمبر بگوید: بعد از من این زبیر برای شما حکومت

می کند و آدم خوبی هم هست؛ مالتان را نمی دزدد،

بیت المال را نمی دزدد که به قوم و خویش هایش

بدهد و خودش فرار کند و برود این طرف و آن طرف

در کشورهای دیگر پناهنده بشود! نه، همین طور در

میان شما هست و نماز و روزه و حجّتان را برپا

می کند، به امور مردم می رسد، فقرا را رسیدگی

می کند، بیمه می کند، به مرضی که داشته باشند

می رسد، به حقوقشان می رسد! مگر آن چیزهایی که

---

<sup>۱</sup> مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۴.



ما می خواهیم غیر از اینها است؟! خب امیرالمؤمنین  
را برای چه می خواهیم؟ دیگر نیازی نیست! پس  
غدیر برای چیست؟

همین الآن این همه کشورها هستند که از هر  
جهتی در آسایش هستند؛ از نظر اقتصادی، از نظر  
علمی و از نظر مدارج آن، از نظر کمال، از نظر  
اقتصاد، از نظر سلامتی و صحت! هر مرضی که  
می گیرند یک ده شاهی در بیمارستان از آنها  
نمی گیرند! گرانترین دارو را به شخص می دهند  
ولی یک ده شاهی از او نمی گیرند! مردم هم راضی  
هستند و خودشان هم می خواهند. قانون دارد، سؤال  
دارد، جواب دارد، می آیند انجام می دهند و مشکلی  
هم نیست.

### هدف پیغمبر از واقعه غدیر و معنای «مولا»

خب پیغمبر برای بیان این مطلب نیازی به  
جمع کردن مردم ندارد که چند ده هزار نفر را در آن  
آفتاب کذایی جمع کند و بعد بگوید: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ  
فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.»<sup>۱</sup> خیلی عجیب است! حضرت روی

---

<sup>۱</sup> تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۴.

آن نقطه اصلی دست گذاشته است و این را باید دقت کنیم! می‌فرماید: کسی را که من مولای او هستم؛ نه کسی که من برای تنظیم امور جامعه‌اش آمده‌ام، یا کسانی که من برای وضعیت حکمرانی و تدبیر امور معاش و امور اجتماعی آنها آمده‌ام، یا کسانی که من برای بهبود زندگی آنها آمده‌ام.

می‌فرماید: کسانی که من مولای آنها هستم، علی به جای من است! هر کسی که من را مولای خودش نمی‌داند، آزاد و راحت است، خوش آمد، با کسی رودربایستی هم نداریم، اگر نمی‌خواهد نخواهد! ولی کسی که من مولایش هستم علی به جای من است!

**معنای آیه ﴿الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَمَّنُوا بِكُمْ﴾**

یعنی همان آیه شریفه‌ای که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَمَّنُوا بِكُمْ﴾

﴿الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَمَّنُوا بِكُمْ﴾؛ «پیامبر از مؤمنین به خودشان اولی‌تر است!» یعنی اختیار افراد نسبت به خودشان در مسائل شخصی و مسائل اجتماعی و در اموری که دارند، حالا هر چه که هست. مثلاً من الآن

---

<sup>۱</sup> سوره احزاب (۳۳) آیه ۶.

اختیار دارم که در اینجا بنشینم و کسی هم نمی تواند  
به من ایراد بگیرد که آقا چرا شما در اینجا نشسته اید؟  
ولی نبی به من اولی است و می تواند بگوید: «آقا از  
این صندلی بلند شو و برو مثل بقیه در آنجا بنشین!»  
اگر این کار را نکنم کار حرام انجام داده ام و در جهنم  
می افتم. یا مثلاً من الآن نسبت به خودم اختیار دارم  
که با هر کسی ازدواج کنم - البته الآن دیگر از این  
حرف ها گذشته و یک خرده دیر شده است، این منبر  
باید در بیست سال پیش اتفاق می افتاد! حالا شما  
الحمد لله فرصت دارید، نسبت به شما عرض  
می کنم - من می توانم با هر کسی که بخواهم ازدواج  
کنم، ازدواج هم که اختیاری است و اجبار نیست که  
حتماً باید با این شخص ازدواج کنی. حالا اگر رسول  
خدا بگوید: «اگر می خواهی ازدواج کنی باید با این  
شخص ازدواج کنی!» من حق ندارم مخالفت کنم و  
اگر مخالفت کنم عمل حرام انجام داده ام، مثل  
شراب خوردن و دزدی و ربا و حتی صدها برابر بدتر  
از اینها را مرتکب شده ام! انسان برای اینها یک توبه  
می کند و می گوید خدایا غلط کردیم و جبران

می‌کنم! ولی مخالفت با پیغمبر جبران شدنی نیست

و این را نمی‌شود جبران کرد!

یا مثلاً رسول خدا بگوید: «من این ازدواجی

را که تو کرده‌ای باطل می‌کنم!» به محض اینکه گفت

«باطل می‌کنم!» باطل شد و نیاز به طلاق دادن من هم

ندارد! توجه کنید! همین که گفت: «من این ازدواج

را رضایت ندارم!» مسئله تمام شد. من نمی‌توانم

بگوییم: «نه آقا، برای چه؟ این حرف‌ها چیست؟ ما

ده سال است که داریم زندگی می‌کنیم و دو تا سه تا

بچه آورده‌ایم، حالا رسول خدا بگوید که از هم جدا

شوید؟ این حرف‌ها چیست؟» توجه کردید؟ رسول

خدا اولیٰ است، نه مَشْتی حسن لبو فروش! اگر

رسول خدا فرمود، همین که بگوید، مسئله تمام

است!

## معنای ولایت و اولویت رسول الله

«اولیٰ» به این می‌گویند! یعنی آن ولایت

رسول خدا نسبت به ما، از آن ولایتی که موجب تأثیر

است، و آن ولایتی که موجب انشاء است، و آن

ولایتی که موجب جدا شدن یک واقعه است، و آن

ولایتی که موجب به هم پیوستن است، اولی است و آن ولایت غالب می شود و نیاز به انشاء و اراده ما ندارد، بلکه همین که رسول خدا می فرماید: «شما نباید باشید!» یعنی تمام شد. البته حالا از نظر ظاهر صیغه ای هم باید خوانده شود و طلاق یا عقدی باید انجام شود. زن هم همین طور است؛ اگر رسول خدا بفرماید: «تو دیگر نسبت به شوهرت نمی توانی ادامه بدهی!» آن زن فوراً باید جدا بشود. این مسئله هم نسبت به مرد است و هم نسبت به زن. این را می گویند «ولایت».

اگر رسول خدا بگوید: «این آمپول را بزنی یا این قرص را بخور و به زندگی ات خاتمه بده!» فوراً و بدون یک لحظه درنگ باید انجام داد، چون اگر درنگ بشود وسطش باد می خورد و شاید مسئله طور دیگری بشود.

دستور او انشاء است، اخبار نیست، سؤال نیست، استفهام نیست! - امروز می خواهم یک مسائل خیلی دقیقی را خدمتان بگویم - دستور رسول خدا استفهام نیست که بخواهد پرسد: «نظر

شما چیست؟ من که این مطلب را می گویم تو برو  
واری و بررسی کن و نگاه کن و بین که آیا این  
کلام من با این مطلب من می خورد یا نه؟» بلکه  
همین که او می گوید، مسئله تمام است! چون ولایت  
او ولایت الله است!

وقتی خدا به حضرت ابراهیم می فرماید:  
«فرزندت را بکش و ذبح کن!» [مسئله تمام است!]  
چه کسی به حضرت ابراهیم گفته است؟ این را که  
دیگر کسی نگفته است، این را خود خدا گفته است،  
منتها در عالم خواب گفته و در مکاشفه نبوده است،  
و اتفاقاً مرحوم آقا می فرمودند:

«خواب از مکاشفه دقیق تر و راست تر است،  
چون جنبه تصرفات نفس در مکاشفه بیشتر از  
جنبه خواب است، لذا صحت خواب  
در صورتی که رؤیای صادق باشد از جنبه مکاشفه  
بالا تر است!»

حالا خدا به حضرت ابراهیم گفته است:  
«فرزندت را قربانی کن!» واقعاً ما نسبت به این قضیه  
فکر کرده ایم؟! واقعاً فکر کرده ایم؟! آخر یعنی چه؟!  
یک شخص آن هم یک هم چنین شخصی، جوان

برومندی دارد، یا نوجوان رشیدی دارد، هفده هجده  
ساله یا چهارده ساله - در بعضی از روایات داریم که  
مُراهق بوده یا بزرگ‌تر بوده است -<sup>۱</sup> آن وقت به او  
بگویند: «فرزندت را بکش!» این چه دستوری  
است؟! [نعوذ بالله] مثل اینکه خدا هم  
یک چیزی‌اش می‌شود!

یعنی همان‌طور که قبل از این دستور اگر  
انسان یک نفر را اعدام کند و از بین ببرد، باید  
قصاص بشود و باید او را کشت و بین کوچک و  
بزرگ هم فرقی نمی‌کند، الآن که این دستور می‌آید  
نه تنها دیگر قصاص ندارد، بلکه اصلاً واجب  
می‌شود، مثل وجوب نماز و وجوب روزه و بلکه این  
مسئله صدها برابر بالاتر و عمیق‌تر باید انجام بشود  
و از اختیار انسان هم بیرون می‌رود، چون امر خدا  
است. ما نهایت کاری که می‌خواهیم انجام بدهیم این  
است که امر خدا را انجام بدهیم، خب بسم الله، این  
هم امر خدا است دیگر! امر خدا که فقط به نماز تعلق  
نمی‌گیرد، نهی او که فقط به منهیات تعلق نمی‌گیرد،

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۰۶.

خب این هم یک امر است! اینجا است که ما می بینیم  
این ولایتی که خدا دارد [در ولی فقیه هم باید باشد].

## معنای ولایت فقیه

من یک وقت در همان زمان سابق راجع به  
ولایت فقیه و شکل گیری و چگونگی آن، و کیفیت  
و کمیت و محدوده اش با مرحوم آقا مباحثاتی داشتم  
و به مطالبی هم رسیدم. خلاصه من در آن زمان به  
مرحوم آقا می گفتم: «آقا، این ولایت فقیهی که شما  
دارید مطرح می کنید، آیا همان ولایتی است که امام  
معصوم دارد؟» چون امام معصوم این است که وقتی  
یکی از صحابی می آید، حضرت می فرمایند: «برو در  
تنور آتش!»<sup>۱</sup> قضیه این است! و وقتی که او رفت در  
تنور آتش، به این نیت رفت که بسوزد و جزغاله  
بشود، و الاً اگر می دانست که این قضیه مثل حضرت  
ابراهیم انجام می شود، خب بنده هم بلد هستم و همه  
افراد هم بلد هستند، مسیحی و نصرانی هم می توانند  
یک هم چنین کاری بکنند! اگر قرار است که در آنجا  
خبری نباشد، خب ارمنی هم می گوید: «من هم  
می روم!» یهودی هم می گوید: «من هم می روم!» ولی  
هارون مکی با این نیت رفت که بسوزد و جزغاله

<sup>۱</sup> مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۲۳۷.



بشود، و إلاّ اگر به این نیت می رفت که می نشیند، هنر  
نکرده است!

بعد ایشان تبسمی کردند و پاسخی ندادند.

البته پاسخش را بعدها دادند. علیّ کلّ حال مطلب این

نیست که خلاصه یک چیزی بگوییم و به عنوان

یک لقلقه لسان و یک حرف بگوییم ولیّ فقیه، ولیّ

فقیه، ولیّ فقیه! نه آقا جان، ولیّ فقیهی که ولایتش

ولایت امام معصوم است چه کسی است؟ این

مرحوم قاضی است، این آخوند ملا حسینقلی

همدانی است، این یک شخص مثل مرحوم آقا

است! نسبت به این افراد مطلب همین طور است و

ما هیچ حرف و هیچ مطلبی نداریم، ولی اگر قرار

باشد بنده این ولایت را داشته باشم، بنده‌ای که صبح

یک حرف می‌زنم و عصر یک حرف دیگر می‌زنم،

چه ولایتی دارم؟! بنده‌ای که صبح یک حرف می‌زنم

و عصر می‌گویم اشتباه کردم، چه ولایتی دارم؟! چه

ولایتی دارم که خودم می‌گویم من اشتباه کردم؟! اما

آیا امام علیه السلام در تمام مدت عمرش گفت من

اشتباه کردم؟! آیا امیرالمؤمنین گفت من اشتباه

کردم؟! آیا امام مجتبی گفت من اشتباه کردم؟! آیا

سیدالشهدا گفت من اشتباه کردم؟! هیچ کدام نمی‌گویند من اشتباه کردم، چون معصوم هستند و عصمت ذاتی دارند؛ نه عصمت فعلی تنها! یعنی از ذات آنها خطا متمشی نیست.

**قضاوت پیامبر بر اساس وحی، نه مصالح شخصی**  
آن ولایت که **﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾**<sup>۱</sup> این است، لذا در آیه دیگر می‌فرماید: **﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾**<sup>۲</sup>.

مؤمن و مؤمنه‌ای که با هم اختلاف دارند، مثلاً بر سر یک ملک دعوا دارند، این می‌گوید: «او یک متر آمده در ملک من!» دیگری می‌گوید: «من نیامده‌ام!» این می‌گوید: «فلان قسط پولت را دادم!» دیگری می‌گوید: «ندادی!» و چیزی هم نگرفته است؛ وقتی می‌روند پیش پیغمبر، هر کدام به این نیت می‌روند که پیغمبر به نفعشان حکم کند. اگر به

---

<sup>۱</sup> سوره مائده (۵) آیه ۳.

<sup>۲</sup> سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۶. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۱۸:

«و برای هیچ مرد مؤمن و هیچ زن مؤمنه‌ای چنین نیست که در زمانی که خدا و رسول خدا نسبت به چیزی حکم کنند، اختیار برای خود آنها در آن چیز باشد!»

این نیت بروند که پیغمبر حق را به دیگری بدهد که دیگر نیازی به رفتن پیش پیغمبر نبود، می گفتند: «آقا، برو حق با شما است!» پس می آیند پیش پیغمبر که به نفعشان قضاوت کند، می آیند پیش پیغمبر که حق را به او بدهد، می آیند پیش پیغمبر که رسول خدا به مصالح او حکم کند؛ ولی پیغمبر آنجا ننشسته است تا به حرف من و شما گوش بدهد، بلکه پیغمبر بر طبق آنچه بر قلبش وحی می شود حکم می کند، نه بر طبق آنچه مثلاً این شخص برادرش است یا فرزندش است، نفع دارد یا ندارد.<sup>۱</sup>

### نقل داستانی از عدالت امیرکبیر

در زمان امیرکبیر - خدا رحمتش کند - بین قوم و خویش های امیرکبیر دعوایی شده بود و قرار بود که فردا پیش قاضی بروند. آن قاضی که آخوند و معمم هم بود، شب آمد پیش امیرکبیر و گفت: «قربان، فردا می خواهند بیایند پیش ما، نظر حضرت عالی نسبت به این مسئله چیست؟» امیرکبیر

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون ولایت تکوینی رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱۴۳ - ۱۷۶.

بلند شد و کشیده‌ای در گوش این قاضی خواباند که  
عمامه‌اش چند متر آن طرف پرت شد - احسنت، خدا  
رحمتش کند، خدا رحمتش کند! - بعد گفت: «ای  
پدر سوخته، من تو را قاضی گذاشته‌ام که شب قبل  
بیایی از من سؤال کنی که فردا چه کار کنم؟!» و بعد  
همان جا عزلش کرد و یکی از علمای قم را آورد و او  
را قاضی القضاات دارالخلافة در طهران کرد!<sup>۱</sup>

هر کسی همین‌طور است که وقتی پیش  
قاضی می‌رود، طبعاً می‌خواهد به نفع او حکم کند.  
و ممکن هم هست که در نظرش حق را به خودش  
بدهد، نه اینکه آدم معاندی باشد، بلکه مطلب برایش  
مشتبه شده و خیلی از مسائل برایش مخفی مانده  
است. ولی پیغمبر به اینها نگاه نمی‌کند، می‌گوید:  
«آقا، حق برای او است، بلند شوید بروید دنبال  
کارتان!» این شخص اصلاً باید بشکن بزند که پیغمبر  
در اینجا یک‌هم‌چنین حکمی کرده‌اند.

**آنچه انسان را عبور می‌دهد و از نفس می‌گذراند**

---

۱. امیرکبیر و ایران، ص ۳۰۸؛ امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، ص  
۱۲۹، با قدری اختلاف.

گاهی اوقات برای آدم اتفاق می افتد؛ یعنی وقتی خدا به انسان توفیق بدهد، آن قدری که از حکمی که بر علیه او است خوشحال می شود، از حکمی که به له او است خوشحال نمی شود! وقتی حکمی را که بر علیه اش است می پذیرد، اصلاً کیف می کند! خدا می گوید: از اینکه الآن پیغمبر بر علیه تو حکم کرده است باید کیف کنی و باید بشکن بزنی و باید برقصی! چون این مسئله است که تو را عبور می دهد، نه آنجایی که حکم به له تو باشد. آنچه تو را از نفس می گذراند اینجا است، آنچه به دردت می خورد اینجا است! اگر بیست سال نماز شب بخوانی به اندازه یک هم چنین محاکمه ای برایت فایده ندارد. نماز شب نمازی است که انسان می خواند، ولی آدم را عبور نمی دهد و از نفس نمی گذراند، بلکه چه بسا برای کسانی که در نفسشان عجب پیدا بکنند کار را بدتر می کند! اما وقتی که بر علیه تو حکم می کند تو را عبور می دهد.

### دنیا، دار ابتلا

لذا خیلی اوقات برای خود ما هم اتفاق افتاده

است که خدا آن روز را نیاورد! برای خود ما - چه در زمان مرحوم آقا و چه بعد از حیات مرحوم آقا - بسیار اتفاق افتاده که دو تا رفیق مسئله‌شان را به ما کشاندند، ولی وقتی که ما به یکی گفتیم حق با تو نیست و با دیگری است، طرف قهر کرده و رفته و تا الآن هم دیگر پیدایش نشده است! خب این چه نوع رفاقتی شد؟! پس معنایش این است که تو من را برای خودت می‌خواهی! تو من را تا وقتی که به نفعت حکم کنم می‌خواهی! خب من که در اینجا ننشسته‌ام تا به نفع تو حرف بزنم، بلکه من نظر خودم را می‌گویم! اگر من را آن‌طوری قبول داری، پس از اول نیا و برای من هم زحمت ایجاد نکن و برو پیش کسانی که بتوانند با تو مرافقت کنند! اما اگر یک طهرانی را می‌خواهی تا با او رفاقت کنی، پیه آن روز را هم به تنت بمال که چه بخواهی و چه نخواهی برایت خواهد آمد، چون دنیا دار ابتلا است! ما فقط نباید نگاه کنیم و ببینیم که گذشته‌ها چه بوده و او چه بوده است، بلکه گذشته‌ها عبرت هستند برای اینکه به الآن خودمان نگاه کنیم و به الآن خودمان فکر

کنیم! گذشته‌ها عبرت برای الآن است، نه فقط یک

حکایت، و نه فقط یک داستان!

## تحقق عکومت عادلہ در تاریخ توسط غیر

### معصومین

بنابراین پیغمبر امیرالمؤمنین را برای یک

حکومت ظاهری که موجب این مسائل باشد نصب

نکرده است، چون این قضیه بدون امیرالمؤمنین هم

انجام می‌شود. حالا ما سوئیس و [امثال] اینها را

نمی‌گوییم، مگر مردم از عمر بن عبدالعزیز راضی

نبودند؟! او که دیگر مسلمان بود! وقتی عمر بن

عبدالعزیز از دنیا رفت، همهٔ مردم پشت سرش گریه

و ناله می‌کردند! پس همهٔ مردم راضی بودند.<sup>۱</sup> واقعاً

هم او یک حاکم بود. همین فدک را عمر بن

عبدالعزیز به امام باقر علیه السلام برگرداند.<sup>۲</sup> خب آیا

مسئله تمام است؟! یعنی وقتی عمر بن عبدالعزیز

هست، ما دیگر نیاز به امیرالمؤمنین و امام سجاد

نداریم؟! پس امام سجاد به چه درد می‌خورد؟ مردم

---

<sup>۱</sup> الأصول الستة عشر، ص ۱۵۰.

<sup>۲</sup> الخصال، ج ۱، ص ۱۰۵.

که راضی هستند! چنان راضی هستند که می گویند:  
«آقا، چهار چنگولی هم چسبیده ایم که این فرد از بین  
نرود و فوت نکند!» عمر بن عبدالعزیز حکامش را  
تأدیب و بازخواست می کرد.<sup>۱</sup> همه که مثل هارون و  
مأمون - لعنة الله علیهما - نبودند، بلکه افراد دیگری  
هم بودند که این کارها را انجام می دادند، پس دیگر  
ما نیاز به ائمه نداریم!

## عَلَّتْ شِدَّتْ اِهْمِيَّتْ اِبْلَاغِ وَايْتِ امير المؤمنين

### عليه السلام

پس این نیاز ما چیست؟ این چه قضیه‌ای  
است که خدا پیغمبر را تهدید می کند که ﴿يَأْيُهَا  
الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا  
بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾؛<sup>۲</sup> اگر انجام ندهی، انگار در این بیست  
و سه سال هیچ کاری انجام نداده‌ای! نماز، روزه،  
حج، خمس، زکات، امر به معروف، تمام مسائل،  
تمام شکایات، تمام غزوات، - بابا، در جنگ نان و  
حلوا که نبوده، پیغمبر می رفت تیر می خورد و  
برمی گشت! - تمام کارهایی که کرده‌ای، تمام

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۵۸ - ۳۱۵.

<sup>۲</sup> سوره مائده (۵) آیه ۶۷.



مسائلی که انجام داده‌ای، همه‌اش پوچ و هوا است، مگر اینکه امروز این دستور را انجام بدهی! قضیه چیست؟!

## ولایت، حلقهٔ ارتباط بین انسان و پروردگار

این قضیه به اصل ارتباط و ربط انسان برمی‌گردد، نه به عمل ظاهر! یعنی رسول خدا در روز غدیر حلقهٔ بین انسان و پروردگار را نصب و منصوب کرد. آن حلقه با آمدن زبیر و طلحه و ابوبکر و سعد و قاص و امثال اینها ایجاد نمی‌شود. آنها یک آدم‌های معمولی‌ای برای خودشان بودند. پیغمبر آمد بگوید آن قضیه و مسئله‌ای که باعث می‌شود شما به خدا وصل بشوید و در نتیجهٔ این وصل، نماز شما وصل بشود، حجّ شما وصل بشود، روزهٔ شما وصل بشود و به واسطهٔ آن اتّصال، تغییر پیدا کنید، صعود پیدا کنید و از نفس و دنیا بیرون بیایید و تقرّب و تجرّد پیدا کنید! نماز و روزه نیست؛ چون من همهٔ اینها را به شما گفته‌ام. چه چیزی مانده است؟ آن «ارتباط با علی» مانده است! این مسئله، مسئله‌ای است که اگر باشد، همه چیز هست و اگر نباشد نماز

تو در حدّ ربات خواهد بود، روزهات ربات است، حجّ تو ربات است، خمس دادنت ربات است، زکات دادنت ربات است، همهٔ اینها می‌شود ربات و یک عمل ظاهری! مثل همین افرادی که الآن در دنیا مانند ربات دارند زندگی می‌کنند و خیلی هم خوب و راضی هستند و مشکلی هم پیدا نمی‌شود.

### اهمّیت نیاز انسان به چشم باطن در تشخیص حق

پس رسول خدا آمد و گفت که این حلقهٔ بین انسان و پروردگار، فقط علی است. شما این حلقه را در سعد و قاص پیدا نخواهید کرد، این حلقه را در زبیر پیدا نخواهید کرد، این حلقه در طلحه نیست. بله، اینها آدم‌های خوبی هستند، آدم‌هایی هستند که بین مردم موجّه هستند - البته آن موقع، ولی بعد که از امیرالمؤمنین فاصله گرفتند مسئلهٔشان فرق می‌کند - اینها در آن زمان آدم‌های خوبی بودند؛ جنگ می‌کردند و تا آخر می‌ایستادند، ولی اینها نمی‌توانند کار علی را بکنند! خیلی کار بکنند عدالت به مقتضای عقلشان را انجام می‌دهند، ولی آن چشمِ دیگر که باید باشد تا بتواند بر طبق رضای خدا و بر طبق مصالح

افراد آن عمل را انجام بدهد، آن چشم را اینها ندارند، آن چشم فقط در یک نفر پیدا می‌شود! اگر آن چشم - که چشم باطن است - درست شد، این چشم هم درست می‌بیند، چپ نمی‌بیند، یک را دو نمی‌بیند، دو را یک نمی‌بیند، سیاهی را سفیدی نمی‌بیند؛ ولی اگر آن چشم درست نشد، این چشم هم خراب است و در مصداق اشتباه می‌کند.

در جلد دوم اسرار ملکوت - اگر نظر شریف باشد - من روی این مسئله تکیه داشتم که ما نیازی به آن چشم داریم و این چشم به تنهایی کافی نیست. یک مثال‌هایی را هم آوردم.<sup>۱</sup>

## عدم کفایت صفات حسنه به تنهایی در تشخیص حق

بنده خودم بودم در آن مجلسی که بین مرحوم آقا و یکی از بزرگان - خدا رحمتش کند - صحبتی پیش آمد. مرحوم آقا می‌خواستند بگویند که شما آدم خوبی هستید، شما آدم دینداری هستید، شما آدم صادقی هستید، شما فرد امینی هستید، شما فرد

---

<sup>۱</sup> اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۳ - ۴۷.

متهجّدی هستید، شما فرد دلسوزی هستید، همهٔ اینها درست است، ولی اینها کافی نیست! چون آن چشم را ندارید، آن چشم را چه می‌کنید؟ شما فردی هستید که می‌خواهید به دنبال حق بروید، همهٔ اینها درست است و من هم قبول دارم که این بزرگان افراد دین‌دار و دین‌دوستی بودند و عرق دین داشتند و الآن یک ناخنشان پیدا نمی‌شود! متهجّد بودند، اهل نماز شب بودند، اهل گریه و زاری بودند! بنده اطلاع دارم، ولی اینها کافی نیست، چون چشم دو می‌بیند! پس یا من خودم باید آن چشم را داشته باشم که ندارم، یا اگر ندارم باید دستم را به دست آن کسی بدهم که آن چشم را دارد که در هر دو صورت، سعادت و رستگاری و فلاح تضمین می‌شود. ایشان می‌خواهند بگویند: شما که الآن دارید مسئله را به این شکل می‌بینید به خاطر این دویینی است.

لذا خود مرحوم آقا به بنده فرمودند:

«اینها در اواخر عمر گفته بودند که آنچه ما فکر

می‌کردیم غیر از آن از کار درآمد!»

بفرما! خب مرحوم آقا هم دارد همین مطلب

را می‌گوید! می‌فرماید: «عزیز من، چرا باید روزی

بیاید که تو این حرف را بزنی؟ خب از حالا بیا کاری کن که به آنجا نرسی!» منتها آن موقع دو زاری ما نمی‌افتد و آن موقع متوجه نمی‌شویم و راه را همین‌طور می‌رویم و می‌رویم تا یک دفعه می‌بینیم که ای وای، اینکه آن نبود! ولی دیگر وقت گذشته و مسئله به صورت دیگری در می‌آید.

### ولایت، تنها دستاویز نجات از هلاکت

پیغمبر روز غدیر آمد این مطلب را بگوید که آقا، تو که هزار و چهارصد سال دیگر می‌آیی، نیاز به یک چشم دیگری داری! پس برو به دنبال آن چشم، برو به دنبال آن ولایت، برو به دنبال آن نظارت، برو به دنبال آن دستگیری، برو آن را پیدا کن! تا حالا من بودم، ولی الآن که من به حسب ظاهر دارم به زیر خاک می‌روم و دیگر دست شما از من کوتاه است، برای آن چشم چه فکری کرده‌اید؟ برای اینکه بعد از سی سال یک‌هم‌چنین آهی را نکشید و نگویید: «عجب، سی سال است ما اشتباه کرده‌ایم! سی سال است نفهمیده‌ایم چه کار کنیم!» برای اینکه آن موقع پیش نیاید، من آمدم گفتم که آن کسی که متصدی

این مسئله است علی است! فقط او است که آن چشم را دارد، فقط او است که آن طرف را نگاه می کند.

## فرق بین ما و شخص ولی

من الآن نمی توانم پشت این دیوار را ببینم، یعنی اگر الآن کسی بیاید پشت این دیوار بایستد، من نمی توانم بفهمم کیست. بله، اگر بیاید کنار و بیاید داخل اینجا، می گویم آقای فلانی است، البته اگر چشمم درست ببیند، ولی اگر بخواهد طور دیگری ببیند نمی توانم تشخیص بدهم. یعنی اگر چشم داشته باشم و درست هم ببینم، باید آن شخص در مرئی و منظر من باشد. ولی امیرالمؤمنین نیاز به دیدن ندارد، امیرالمؤمنین می گوید این کار را انجام بده و این کار را انجام نده! عثمان را نکش! این کار را نکن! در فلان قضیه فلان مسئله را انجام نده! اما ما می گوییم: «نه، یا علی، عدالت، ظلم، این بیت المال را [غارت] کرده، این شخص را کشته و...!» علی می گوید: «اینهایی را که شما می گوید من هم می دانم و بلکه بالاترش را هم می دانم، ولی نکن! گوش بده!» ما می گوییم نه! این فرق بین ما است.

## اشکال جناب زید بن علی علیه السلام

مشکل زید بن علی که کلام امام باقر علیه السلام را گوش نداد و رفت و به آن مسائل گرفتار شد این بود که او یک چشم دارد و چشم باطن دست برادرش است، نه دست او! او با همان چشم که ظاهر را می بیند، ظلم و عدالت را می بیند، دزدی بیت المال و سرقت را می بیند، خلاف و قتل و غارت را می بیند و مسائل را ارزیابی می کند و به این نتیجه می رسد که باید قیام کند. خب آقا جان، این مسائلی را که تو می بینی، این برادر تو هم دارد می بیند و بلکه بالاترش را هم دارد می بیند، ولی می گوید نکن! اینکه می گوید: «نکن!» برای این می گوید که می داند در آخر جنگ وقتی که می خواهی غلبه کنی، یک تیر می آید و به پیشانی تو می خورد! این را تو نمی بینی! و الاً زید مرد بزرگی بود، مرد عالمی بود، دین دوست بود، صادق بود، ذریه پیغمبر بود و از او چه احترام و چه مسائل و چه تکریمی شده است<sup>۱</sup> و ما هم توفیق پیدا کردیم در

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۰۲.

یکی از این سفرهای عتبات به مرقد او - که البته جدّ ما است - رفتیم.

یک قضیه خنده‌داری یادم آمد. با یکی از دوستان به زیارت حضرت زید رفته بودیم. خوب نسب ما به حضرت زید می‌رسد. وقتی وارد شده بودیم من ایستاده بودم و خنده‌ام گرفت. آن دوستان گفت: «چرا می‌خندی؟!» گفتم: «می‌دانی الان دارم به ایشان چه می‌گویم؟ دارم می‌گویم که شما جدّ ما هستی، در حرمت را بوسیدم، عتبهات را بوسیدم، ضریحت را هم بوسیدم!» اما ایشان دارد می‌گوید: «تو پسر من هستی، آن وقت در کتابت داری من را رد می‌کنی؟!» من دارم به ایشان می‌گویم: «ببین، قربانت می‌روم، فدایت می‌شوم و روز قیامت امید به شفاعت هم دارم، ولی بدان از آن حرف‌هایی که گفتم دست برنمی‌دارم، چه کار کنم؟ بیا عوض کن!» «گر خود نمی‌پسندی تغییر ده قضا را»<sup>۱</sup> بیا عوض کن، ولی فکر من این است.»

---

<sup>۱</sup> دیوان حافظ (پژمان)، غزل ۳:

در کوی نیک‌نامی ما را گذر ندادند \*\*\* گر



الآن هم به شما همین را می گویم: مرد بزرگی

است، جدّمان است، شهید شده است، امید به شفاعتش را داریم که دست ما را بگیرد، پیغمبر راجع

به ایشان به این نحوه و به این عبارت فرمودند:

پاره‌ای از من در کجا شهید می‌شود. <sup>۱</sup> همه اینها

به جای خودش محفوظ، ولی با عرض معذرت باید

بگوییم که در مسئله ولایت نمی‌توانیم کوتاه بیایم!

---

تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را

<sup>۱</sup> الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۳۰:

«عن جابر بن یزید الجعفی عن ابي جعفر محمد بن علی الباقر عن ابيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم للحسين عليه السلام: "يا حسين، يخرج من صلبك رجل يُقال له زيدٌ يتخطى هو وأصحابه يوم القيامة رقاب الناس غراً مُحَجَّلِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِلا حِسَابٍ!"» اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۹۱:

«جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام از پدرانش روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین فرمود: "ای حسین، از عقباب تو فردی به نام زید زاده خواهد شد که در روز قیامت با اصحاب خود بر فراز توده‌های مردم سبک‌بال، در حالی که پیشانی آنها از نور می‌درخشد حرکت می‌کنند و بدون حساب داخل بهشت خواهند شد!"» مقاتل الطالبین، ص ۱۲۷:

«عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَبِي سُلَيْمَانَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "يُقْتَلُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَيُصَلَّبُ، لَا تَرَى الْجَنَّةَ عَيْنٌ رَأَتْ عَوْرَتَهُ!"»

ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "شخصی از اهل بیت مرا خواهند کشت و به دار خواهند آویخت، پس هر چشمی که عورتش را بنگرد بهشت را نخواهد دید!"» (محقق)

مسئله ولایت جای خودش را دارد. مطلب این است!

## اهمیت تسلیم در برابر ولایت

[گویا] پیغمبر به زید می گوید: «غدیر برای همین است، من که می گویم علی بیاید برای این است که نگذارد تو بروی و خودت را به هلاکت بیندازی! تو بمان و با ماندنت علوم آل محمد را گسترش بده! با ماندنت افراد را جمع کن و دست افراد عوام را بگیر!» اگر زید می ماند، چقدر برکات داشت! ولی رفت و شهید شد. برادرش دارد این مطلب را می بیند. اینجا است که دیگر مسئله به تسلیم برمی گردد!

## علت انتخاب روز غدیر و نیمه شعبان برای

عمامه گذاری، توسط علامه طهرانی

## رضوان الله علیه

امروز روز عید غدیر است. اینکه مرحوم آقا - رضوان الله علیه - روز عید غدیر و نیمه شعبان را - که عید امام حی است - برای عمامه گذاری دوستان و ارادتمندانشان در نظر داشتند، نکته اش در اینجا است که افرادی که در امروز به لباس رسول خدا و

لباس امیرالمؤمنین ملبس می‌شوند باید بدانند که  
مطلب از چه قرار است. باید همان راه را برویم و به  
همان مسئله‌ای عمل کنیم که امام صادق علیه السلام  
به ما فرمودند، نه کم و نه زیاد!

## لزوم احساس حضور امام علیه السلام در کنار خود در همه آنات

بنده در صحبت‌های خودم که در این مدت  
مخصوصاً بعد از زمان مرحوم آقا  
- رضوان الله علیه - می‌کردم، و هم‌چنین در  
نوشته‌جات خودم سعی می‌کردم - البته خطا هم  
داریم و ما نمی‌توانیم انکار کنیم - که همیشه امام  
صادق را در کنار خودم قرار بدهم، یعنی بگویم اگر  
الآن حضرت در اینجا حضور داشتند، به من اجازه  
این نوشتار را می‌دادند یا نه؟ بارها می‌شد که مطلبی  
را می‌نوشتم و بعد آن را حذف می‌کردم.

## راه تشخیص خیر و شر در روایت پیغمبر

اتفاقاً خیلی وقت پیش یک روایت عجیبی  
دیدم. ظاهراً در یکی از کتب اهل تسنن، مسند احمد  
حنبل آمده است که وابصة بن معبد خدمت رسول  
خدا می‌آید و می‌خواهد از عمل خیر و آنچه مورد

رضای خدا است پرسد. می گوید: «خیر» به چه می گویند تا ما به دنبال آن برویم و این قدر از دیگران نپرسیم؟ خودمان بدانیم که خیر به چه می گویند، شر به چه می گویند، خوبی و بدی به چه می گویند.»

وقتی که به خدمت پیغمبر رسید حضرت فرمودند: «آمده‌ای که از این مسئله سؤال کنی؟» گفت: «بله»

یا رسول الله، من آمده‌ام که از عمل خیر سؤال کنم!»

حضرت خیلی عجیب می فرمایند: «إِسْتَفْتِ نَفْسَكَ؛ به خودت مراجعه کن!» نمی فرمایند: «برو از این و آن پرس!» بلکه می فرمایند: «بین خدا در دلت چه چیزی قرار می دهد.» یعنی حضرت می خواهند بفرمایند: «اگر تو خواهی خودت را متصل کنی، خدا وصل می کند و خدا به تو می گوید و از هر راهی که باشد مطلب را به تو القا می کند!» «إِسْتَفْتِ نَفْسَكَ؛ یعنی خودت به خودت مراجعه کن و بین چه چیزی به قلبت خطور می کند!»

«الْبِرُّ مَا اطمَأَنَّ اِلَيْهِ الْقَلْبُ و اطمَأَنَّ اِلَيْهِ النَّفْسُ؛

خیر آن است که وقتی به آن فکر کنی می بینی که

باید این طور باشد، نفست مطمئن است و شك

نمی کنی که حالا این کار را بکنم یا نکنم!»

مثلاً می خواهی به یک شخص پولی بدهی و

کمکی بکنی. وقتی فکر کنی می بینی که اینجا جایش است و بایستی که انجام بشود. و بعد در مرتبه بالاتر، قلب هم در مرحله استقرار و تمکن مطمئن می شود. یعنی اول در نفس تصویری پیدا می شود و بعد در قلب که مرحله سرّ است، این مسئله ثابت می شود و بعد هم انسان پشیمان نمی شود که این عمل را انجام داد.

«إِسْتَفْتِ نَفْسَكَ؛ برو از نفس و ضمیر خودت کمک بگیر و استفتاء کن! (همیشه به دنبال این و آن نیا!)»  
«و الإثمُ ما حاك في القلب و تردّد في الصّدور؛ اما وقتی که می خواهی کار بد انجام بدهی می بینی مذبذب هستی و با خودت می گویی: ”بکنم یا نکنم! آن جایش این طور است، این جایش آن طور است!“ (نمی توانی استقرار پیدا کنی و نمی تواند در دلت تثبیت بشود. این به خاطر این است که يك جایش ایراد دارد، يك جایش اشکال دارد!)»

بعد حضرت جمله عجیبی دارند؛ می فرمایند:

«و إن أفتاك النَّاس و أفتوك؛ اگرچه مردم بیایند و به

تو بگویند: ”آقا، بیا این کار را بکن!“»

مردم می گویند که بگویند، مردم برای

خودشان می گویند، تو بین در دلت چه می گذرد!

## تفاوت عمیق دیدگاه اهل باطن و اهل ظاهر در

### أعمال عبادی

یک وقت من و مرحوم آقا

– رضوان الله علیه – در ماشین نشسته بودیم. خدا

عمویمان را رحمت کند، ایشان هم بودند. بعد ایشان

از مرحوم آقا یک سؤال کرد، گفت: آقا، فلان مرجع

فتوا داده است وقتی در نماز **(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ**

**نَسْتَعِينُ)**<sup>۲</sup> را می خوانیم، یعنی «خدایا فقط از تو

استعانت می جوییم!» ولی ما که این طور نیستیم که

فقط از خدا اعانت بجوییم، [لذا] این خلاف است و

ما حرفی زده ایم که موجب اشکال در نماز می شود و

نماز ما باطل می شود، چون ما باید در نماز راست

بگوییم – البته إن شاء الله همیشه راست بگوییم – ولی

قضیه این طور نیست که فقط از خدا استعانت

بجوییم.

یا در **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)**<sup>۳</sup> خطاب به پیغمبر است،

---

<sup>۱</sup> مسند أحمد، ج ۴، ص ۲۲۸.

<sup>۲</sup> سوره فاتحه (۱) آیه ۵.

<sup>۳</sup> سوره إخلاص (۱۱۲) آیه ۱.

خب به من چه مربوط است؟ من این **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)**

را به چه حساب بگویم؟ یک وقت خدا به من

می گوید: **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** خب من همین را در نماز

می خوانم، ولی یک دفعه خدا یک حرف را به

پیغمبرش زده است، خب من روی چه حسابی این

را در نمازم یک سوره قرار بدهم؟!

بعد بعضی ها می گویند که قصد حکایت

کنید! یعنی **(إِيَّاكَ نَعْبُدُ)** به این معنا نیست که خدایا از

تو استعانت می جوییم، بلکه چون خدا گفته است که

این طوری بگو ما هم می گوئیم! حالا [خدایا] تو هم

چشمت را ببند و هیچ به روی خودت نیاور که حالا

ما راست می گوئیم، دروغ می گوئیم، کم می گوئیم و

یا زیادش می کنیم! در **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** هم مطلب

همین طور است، یعنی چون خدا به پیغمبرش گفته

است **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** ما هم همان حکایت پیغمبر را

می گوئیم! به ما گفته اند: «این را بگو و بعد به دنبال

این نباش که حالا قضیه چیست!» واقعاً این چه

نمازی است؟!

بعد مرحوم آقا رو کردند به اخوی شان و

فرمودند:

«این از بیکاری آقایان است که نشسته‌اند و دائماً

حکم جعل می‌فرمایند!»

بنده عین عبارت ایشان را نقل کردم، اگر

مسئله‌ای هست دیگر ایشان از دنیا رفته‌اند و العُهدة علی

الناقل!

آقا جان، در **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** خدا دارد به من

می‌گوید که توی طهرانی بگو **(هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)**، شما آقای

فلان باید بگویی **(هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)**. قلب رسول‌الله مرآت

و آینه است و فقط يك واسطه است، اما اصل مسئله

خود ما هستیم. از رسول خدا و ائمه گرفته تا بقیه

افراد، همه مخاطب هستند، یعنی همان طوری که قرآن بر

پیغمبر نازل شده است، همان طور هم از اولِ سورهٔ حمد

تا آخر سورهٔ ناس بر من نازل شده است، بر تک تک شما

نازل شده است و شما مخاطب مستقیمِ فرد فردِ حروف و

کلمات قرآن هستید!

این دو منظر است؛ آن یکی می‌شود چشم

ظاهر، این یکی می‌شود چشم باطن! آن وقت آن

نمازی که آن طوری خوانده بشود با آن نمازی که



این طوری خوانده بشود چقدر فرق می کند؟! آن  
نمازی که خود اولیاء می خوانند و به ما هم می گویند  
بخوانید با آن نمازی که فقط ظاهر است چقدر فرق  
می کند؟!

خدا مرحوم آقای شیخ محمدعلی اراکی را  
رحمت کند. آن موقع مرحوم آقا به من فرموده بودند  
که برو در نماز جماعت ایشان شرکت کن! یک روز  
ما در فیضیه پشت سر ایشان نماز می خواندیم،  
یک نفر از علما - که نمی دانم الآن فوت کرده است  
یا نه - در کنار ما بود. ایشان مسئول راست کردن ما  
بود! یعنی ما تا یک خرده کج می شدیم، یک دفعه  
دستش از پشت می آمد و کمر ما را راست می کرد! ما  
هم وقتی دیدیم که این شخص دارد این طوری  
می کند، یک چیزیمان شد و نمی دانم چرا کمرم خم  
می شد! وقتی نماز تمام شد گفتم: «آقا، شما کار  
دیگری نداشتی؟! فقط کمر ما را راست کردی!»  
خب این هم یک نوع نماز بود که منتظر است ببیند  
کمر چه کسی در نماز کج است تا اینکه راستش کند،  
یا چه کسی چشمش را در سجده می بندد یا

نمی‌بندد!

اما یک نماز هم امیرالمؤمنین می‌خواند که  
وقتی تیر از پایش درمی‌آورند نمی‌فهمید! این هم  
یک نوع نماز است!

## اتصال به ولایت، تنها راه باز شدن چشم باطن

پیغمبر آمد بگوید که آن را کنار بگذارید و این  
را بگیرید! ببینید علی چه کرد. آن را بیاورید و  
خودتان را به آن متصل کنید! وقتی متصل کردی، این  
چشمت هم باز می‌شود و دیگر مثل سایر افراد در  
مصداق اشتباه نمی‌کنی که بگویی آقا چه فکر  
می‌کردیم و چه شد! بله، تو آدم خوبی هستی، آدم  
دینداری هستی، آدم متهجّدی هستی، ولی چه کنم  
که آن چشم را نداری، لذا این را طور دیگری  
می‌پنداری و وقتی که طور دیگری پنداشتی به دنبالش  
می‌روی و وقتی که به دنبالش رفتی، کار به اینجا  
خواهد کشید! آن ولیّ خدا می‌خواهد به تو هشدار  
بدهد و می‌خواهد تو را آگاه کند که اگر تو چشم  
[باطن] نداری، من دارم! دستت را بده تا اینکه بعداً  
نگویی ما طور دیگری می‌پنداشتیم!

## هدف از تلبس به لباس پیامبر

امروز مسئله برای این احبّه و اعزّه‌ای که دارند متلبس می‌شوند همین است. بله، همه ما دلّمان می‌خواهد راحت بگردیم، همه ما دلّمان می‌خواهد مشکل نداشته باشیم، کسی از راحتی بدش نمی‌آید، ولی اینها آمده‌اند و بالاتر از خواست بقیه افراد پا گذاشته‌اند. اینها گفته‌اند که ما راحتی نمی‌خواهیم، بلکه می‌خواهیم به یک جای بالاتر برسیم! البته باید بدانند که این توفیق را خدا به هر کسی نمی‌دهد! این توفیق [بزرگی است] که انسان بیاید و بخواهد در راه رسول خدا حرکت کند و خود را از بسیاری از راحتی‌ها محروم کند و بسیاری از آزادی‌هایی را که سایر افراد دارند کنار بگذارد و به جایش درس بخواند و اوقات خودش را به بطالت نگذراند و فقط به آنچه مورد نظر امام صادق است ملتزم بشود و بس، که اگر بخواهد یک ذره تنازل کند، خسارت است!

**پاسخگو بودن به چهارده معصوم، تنها وظیفه**

### عملی انسان

[می‌گویند:] آقا، شما در این مدت این

حرف‌ها را زدی و در این مدت این مطالب را نوشتی، بهتر بود که طور دیگری انجام می‌دادید! گفتم ما بهتر نمی‌فهمیم! بله، اشتباه می‌کنم، ما معصوم نیستیم، معصوم فقط چهارده نفر هستند، ولی وقتی مطلبی به نظر من برسد می‌گوییم.

یک وقت شخصی حرف غلطی می‌زند که فقط در فکر خودش است، خب من کاری به او ندارم. یک وقت مطلب را با رفیقش یا در جمع خانواده مطرح می‌کند، باز هم من کاری به او ندارم. ولی یک وقت مطلب را بالای منبر می‌گویند یا در کتاب نقل می‌کند، آن موقع بنده با او کار دارم! آن موقع دیگر نمی‌توانم ملاحظات را در نظر بگیرم، ملاحظه نیست!

ما فقط چهارده نفر داریم که معصوم هستند و باید تمام هم و غم خود را در این قرار بدهیم که به آن مغزی و آن مفهوم و آن حقیقتی که آنها هستند برسیم. نه مصالحی را در نظر بگیریم، نه مطالبی را در نظر بگیریم، نه منافع این و منافع آن را در نظر بگیریم. همه اینها رفتنی هستند!

آنچه برای انسان می‌ماند عبارت است از خودش و پاسخی که باید به این چهارده نفر بدهد. فقط همین! وِإِلَّا هَمَّه در روز قیامت هشتشان گرو هجده‌شان است! هر کسی بار خودش و پرونده خودش را می‌برد. من باید بینم که در این دنیا چه کرده‌ام، آیا به میل این و آن عمل کرده‌ام؟ آیا به صلاح این و آن عمل کرده‌ام که این صلاح‌ها همه رفتنی است، یا فقط رضای امام صادق علیه السلام را در نظر گرفته‌ام؛ رضای امام رضا را در نظر گرفته‌ام؛ رضای امام زمان را در نظر گرفته‌ام؟! این مطلب مطلبی است که طبعاً رفقا باید به این مسئله کاملاً توجه کنند.

## تعریف «مولا» در کلام حضرت مولانا

مولانا به خاطر همین می‌فرماید:

گفت هر کس را منم مولا و دوست \*\*\* ابن عمّ

من علی، مولای او است

بعد می‌گویند مولا کیست؟ آیا مولا آن کسی

است که امروز به تو بگویند این کار را بکن! فردا

بگویند ببخشید اشتباه کردم؟! آیا مولا آن کسی است

که به تو می گوید آقا، امروز این کار را نکن! فردا بگوید: آقا، ببخشید من حواسم نبود؟! خب اینکه دیگر نصب کردن ندارد، اینکه دیگر جمع کردن مردم ندارد! پس مولا کیست؟ مولانا می فرماید:

«کیست مولا آن که آزادت کند»؛ [یعنی] تو را

از دنیا و از نفس بیرون بیاورد تا اعمالت براساس نفس نباشد، بلکه براساس رضای خدا باشد!

«بند رقیّت ز پایت بر کند»<sup>۱</sup> تا به حال بنده این

و آن بودی، ملاحظه این و آن را می کردی، منافع این

و آن را در نظر داشتی، به این و آن نگاه می کردی، به

آقا بالا سر و مدیر کل نگاه می کردی که بینم برایم

چه کار می کند، به آن آبدارچی و دفتردار و معاون

نگاه می کردی، به رئیس جمهور نگاه می کردی! به

این چیزهایی که اصلاً آدم نباید حتی فکرش را هم

بکند. ولی الآن دیگر هیچ کس در نظرت نیست؛ نه

رئیس جمهور، نه بالاترش، نه پایین ترش، نه

وزیرش، نه مدیرش، نه وکیلش، نه پاسبانش! الآن

هیچ کس در ذهنت نیست.

---

<sup>۱</sup> مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر ششم، ص ۶۴۱.

الآن دیگر آزاد شده‌ای، الآن فقط خدا و  
نماینده خدا، امام علیه السلام در ذهنت است و بس!  
دیگر هیچ کس در ذهنت نیست، اصلاً اگر فکرش را  
هم بکنی غلط است؛ اصلاً اگر فکرش را بکنی و  
بخندی آن هم غلط است! حتی خود فکرش که  
بخواهی به آنها توجه نکنی، خونت را کثیف می‌کند  
و نفست را برمی‌گرداند! به جایش چیزهای دیگر در  
فکرت می‌آید، مسائل دیگر در ذهنت می‌آید. آنها  
همه رفتند، آنها همه می‌روند و یک مرتبه می‌بینی که  
اصلاً قضایا و مسائلی در ذهنت آمده که اصلاً دیگر  
نمی‌خواهی به هیچ چیز فکر کنی، حتی دیگر  
خطورش هم برای انسان مضر می‌شود.

## **لزوم و ثمره اولویت دادن ولایت بر وجود انسان**

إن شاء الله امیدواریم که خداوند این توفیق را  
به همه ما عنایت کند و همه ما را در راستای صراط  
ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام پایدار بدارد. ذهن  
ما، فکر ما، نفس ما، قلب ما، سر ما، سویدای ما و  
همه وجود ما را به نحوی قرار بدهد که این اولویت  
ولایت بر ما در وجود ما مستقر بشود! آن وقت انسان

قبل از اینکه خواست و اراده‌ای بکند، یک دفعه این مسئله در ذهنش می‌آید که او چه می‌خواهد؟ اصلاً نا خود آگاه یک دفعه در ذهنش می‌آید که امام زمان علیه السلام چه می‌خواهد؟ یعنی اصلاً دیگر نمی‌توانی اراده کنی و نمی‌توانی اختیار کنی!

آن وقت در آنجا است که همان طوری که داریم: «إِسْتَفْتِ نَفْسَكَ»، خدا در قلب انسان می‌اندازد، امام علیه السلام - امامی که بر تمام ذرات ما سوی الله این اولویّت را دارد، نه فقط بر ما! ما فقط جزئی از این عالم هستیم، او بر ما سوی الله به نحو اطلاق این ولایت را دارد - آنچه می‌خواهد در قلب و در نفس می‌اندازد، چون حضرت دیده که نفس این شخص، صاف است و خودش را واگذار کرده و تسلیم شده است! خوب وقتی که واگذار کرده است، چرا [التفات] نکند؟! پس امام برای چیست؟ اگر قرار باشد اطلاعات امام مثل ما باشد که اگر روزنامه بخوانیم می‌فهمیم آن طرف دنیا چه خبر است و اگر نخوانیم اطلاع نداشته باشیم، خوب با من چه فرق می‌کند؟! پس فرق بین او و من چیست؟!!



امام روزنامه نخوانده می‌فهمد دنیا چه خبر است، البته بالاتر از این؛ تمام امور از نفس او متمشی می‌شود!

از خدا بخواهیم که إن شاء الله همه ما را در راه ولایت امیرالمؤمنین ثابت بدارد.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَام.»

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

**تلبس به لباس پیامبر، توفیقی که به هر کسی داده نمی‌شود**

روز مبارک و پربرکتی برای همه و مخصوصاً برای این رفقا و این دوستان است. جداً اینکه می‌گفتم خدا توفیقی که به اینها داده را به هر کسی نمی‌دهد، واقعیت دارد! این مسئله‌ای است که من در همان زمان مرحوم آقا وقتی که ایشان عمامه می‌گذاشتند احساس می‌کردم. انگار اصلاً احساس ایشان این بود که این دوستان یک حلقه جدید و یک ربط جدید و یک مسئله جدیدی را با این تلبس پیدا کرده‌اند، و واقعیت هم همین بود. إن شاء الله خدا این

توفیقی را که به همه ما و همه آنها داده پایدار بدارد  
و بر صراط امیرالمؤمنین مستقیم بدارد.

## پاسخ به شبهه‌ای بر کتاب اسرار ملکوت

چند وقت پیش در مسجد گوهرشاد نشسته  
بودم، یک طلبه فاضل معمم آمد و گفت: «آقا، شما  
در جلد سوم کتابتان راجع به اینکه بعضی‌ها در  
کتبشان نوشته‌اند که هارون و اینها حُکام عادل  
بوده‌اند، مطالبی نوشته‌اید!» گفتم: «بله، نوشته‌ام و  
مطلب هم همین است و نقد کرده‌ام!» موبایلش را  
درآورد و آن مطالبی را که ما گفته بودیم و آن مطالبی  
را هم که در کتاب بعضی از اشخاص بود نشان داد.  
گفتم: «مطلب این است و این است!» گفت:  
«شاید منظور ایشان این نباشد.» گفتم: «اگر ایشان  
فارسی نوشته‌اند، آنچه من می‌فهمم این است، اگر به  
لغت دیگر نوشته‌اند، آن لغت دیگر را من نمی‌فهمم،  
فارسی این را می‌فهماند!»

بعد رو کردم به او و گفتم: «یک مطلب به شما  
بگویم؛ فردا ما با نویسنده طرف نیستیم، بلکه با  
صاحب این مکتب امام صادق علیه السلام طرف

هستیم! این مطلب همیشه در نظرت باشد. این شخص و سایر افراد باید خودشان پاسخ گو باشند، بالأخره انسان اشتباه می کند و قطعاً هم إن شاء الله مورد غفران قرار می گیرند، ولی ما چرا با طناب بقیه به چاه برویم؟! فردا آن کسی که از ما سائل است امام صادق است و هیچ کس دیگر نیست! حواست باشد که در این گونه قضاوت ها یک وقت به بیراهه نروی! «بنده خدا رنگش قرمز شد و عذرخواهی کرد و رفت.

حالا مسئله ما هم همین است؛ یعنی ما باید به کس دیگری پاسخ بدهیم و راه همین است و غیر از این نیست. مسائل فرق می کند، اختلافات فرق می کند، قضا یا متفاوت است، ولی راه این نیست!

**اهمیت عمل به روایت «إِسْتَفْتِ نَفْسَكَ» در**

## **زندگی**

می خواستم مطلبی را بگویم فراموش کردم،

الآن خدمت رفقا می گویم:

این مطلبی که در این روایت است که از نفس

خودت کمک بگیر، من این مطلب را خیلی وقت ها

امتحان کرده ام، حالا نه اینکه ما علم غیب داریم، نه ما

علم غیب نداریم، هیچ چیزی نداریم، از پشت  
سرمان هم خبر نداریم، ولی بسیاری از اوقات  
[صحیح بوده،] حتی همین الآن این را به عنوان یک  
راه و یک سنت و روش برای خودم انتخاب کرده‌ام.  
خیلی از مطالبی را که من به نقل از مرحوم آقا  
می‌شنیدم - الآن که ایشان در قید حیات نیستند -  
وقتی به خودم نگاه می‌کردم می‌دیدم که این حرف  
نمی‌تواند از آقا باشد. با اینکه من نشنیده بودم ولی  
این حرف به ایشان نمی‌خورد. بالأخره ما فرزند  
ایشان هستیم و از مطالب مطلع هستیم. اگر حرفی  
نقل می‌شد و خیلی هم محکم نقل می‌شد، وقتی به  
خودم مراجعه می‌کردم می‌دیدم نه، این آن نیست، و  
بعد می‌فهمیدیم که بله، مثلاً استنباط شخصی خود  
شخص ناقل بوده است، حالا ممکن است که او هم  
تعمدی نداشته باشد.

این قضیه خیلی قضیه مهمی است که انسان  
مطالب را بسنجد و صرفاً همین طوری قبول نکند.  
بسیاری از خطرات و انحرافات که برای خیلی‌ها  
پیش آمده به خاطر این است که به این نکته توجه

نکرده‌اند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ